

گفت‌وگویی دیگر با دکتر سید حسین نصر^۱

ترجمه حسین توفیقی

اشاره

موضوعاتی که در این مصاحبه مطرح می‌شود: علاقه به معنویات، فهم درست تصوف، فهم غربیان از اسلام، دیدگاه اسلام درباره زن، سیر و سلوک زنان، سنت‌های اسلامی، زیربنای اسلام، آرمان صوفی، مجاهده صوفی، نماد شیر در شعر عرفانی، ترس غرب از اسلام، آینده اسلام، اسلام در برابر تهدیدها، هدف از آفرینش انسان، انسان و اختیار، چرا انسان رنج می‌کشد؟ وجود نقص در جهان، توکل در اسلام، مرگ و جاودانگی، خوب زیستن و خوب مردن، محکومیت اخروی، دیدگاه اسلام درباره شیطان، وجود شر در آفرینش، سرنوشت پیروان ادیان دیگر، وحدت متعالی ادیان، معنویات کاذب در آمریکا، لزوم حفظ صورت مقدس، روان‌شناختی کردن معنویات، مقابله اسلام با التقاط.

۱. این گفت‌وگو در واشنگتن صورت گرفته و علاوه بر پخش تلویزیونی، در منبع زیر چاپ و چندین بار در سراسر امریکا پخش شده است:

Hugh Hewitt, *Searching for God in America*, Dallas: World Publishing, 1996, pp.75-96.

یادآوری می‌شود که به دلیل ناتمام بودن گفت‌وگوی اختصاصی فصلنامه با دکتر نصر که پیش از این تقدیم شد بر آن شدیم تا برای تکمیل اطلاعات خوانندگان محترم در خصوص آرای این استاد گرامی، این مصاحبه مبسوط را که با ترجمه و تعلیقه‌های جناب استاد توفیقی فراهم آمده تقدیم نماییم. از این‌که جناب دکتر نصر به رغم انتقادهایی که به افزودن تعلیقه بر متن ترجمه شده و نیز به برخی از تعلیقه‌های مترجم محترم بر این مصاحبه داشتند به ما اجازه نشر آنها را دادند سپاسگزاری می‌نماییم. گفتنی است که برخی از تعلیقه‌های مترجم محترم، حذف و در برخی دیگر تغییراتی جزئی صورت گرفته است. هفت آسمان

تلاش غرب برای نابودکردن ایمان، علم مقدس در اسلام، باز هم دربارهٔ تصوف، چهل منزل برای طریقت، نقش مرشد در تصوف اسلامی، آزمون‌های خردکننده، سنت‌گرایی، آزمون‌ی بزرگ، ارتباط با مورمون‌ها، خدا و آزمون‌های زندگی، سخنی در باب فتوت، بنیادگرایی اسلامی، توصیه به مطالعهٔ سنت‌ها، توصیه به تأمل در طبیعت و هنر ادیان، آخرالزمان، قرآن در اسلام، آیندهٔ نزاع ایمان و سکولاریسم.

دکتر سید حسین نصر از نخستین روزهای زندگی در ایران تا امروز که است، مطالعات اسلامی در دانشگاه جرج واشنگتن است، به باورهای دینی خویش علاقه‌مند بوده است. وی به سال ۱۳۱۲ در تهران متولد شده و در خانواده‌ای پرورش یافته است که به طور جدی فرهنگی بوده‌اند، به حدی که فرزند خود را در سن پایین سیزده سالگی برای ادامهٔ تحصیل به ایالات متحدهٔ آمریکا فرستاده‌اند. وی پس از دریافت دانشنامهٔ خود از ام.آی.تی. و دانشگاه هاروارد پس از اخذ درجهٔ دکتری در سال ۱۳۳۷ به ایران بازگشته و به استادی دانشگاه تهران و ریاست دانشگاه شریف و سپس ب ریاست انجمن شاهنشاهی فلسفه برگزیده شده است. دکتر نصر پس از انقلاب اسلامی ایران مقیم ایالات متحدهٔ آمریکا شده و در آن سرزمین آثار علمی فراوانی را پدید آورده است. وی هدف خود را تبیین اسلام و معارف اسلامی برای جامعهٔ غرب قرار داده و برای دستیابی به این هدف در سال‌های اخیر بیش از بیست عنوان کتاب و صده مقاله منتشر کرده است. دکتر نصر با این‌که حیات علمی خود را با علوم تجربی آغاز کرده و به تحصیل فیزیک در ام.آی.تی. مشغول شده، به سبب علاقه به دین رشتهٔ تحصیلی خود را تغییر داده و با این کار مسیر زندگی وی تغییر یافته است. دکتر نصر که به تحصیل زمین‌شناسی و ژئوفیزیک در مقطع دکتری دانشگاه هاروارد مشغول شده بود، پس از اندک زمانی به تاریخ و فلسفه گرایید. او بر اثر جاذبهٔ تعالیم پدرش در باب اهمیت سنت، به مطالعهٔ فلسفهٔ شرق اقدام کرد و سرانجام به اسلام غربی شده و تجدد بی‌رغبت شد. وی پس از پایان تحصیل در هاروارد و حتی مقداری تدریس در آن دانشگاه، با این احساس که آموخته‌های وی علی‌رغم گستردگی فراوان، ناتمام است به ایران بازگشت و مدت بیست سال زیر نظر شخصیت‌های دینی برجستهٔ کشور دربارهٔ تفکر اسلامی مطالعه کرد و به گفتهٔ خودش «چیزهای فراوانی آموخت که در کتاب یافت نمی‌شود.» دکتر نصر می‌گوید که تحصیل حقیقی او پس از بازگشت به ایران آغاز

شد و در آنجا «حکمت اسلامی را نیرومندترین حقیقت زنده یافت» و این در مقابل تفکر علمی غرب بود که هرگز تا آن حد در زندگی وی وارد نشد. او می‌افزاید: «من پا در مسیر عقلی نهادم و آن مسیر را تا کنون ادامه داده‌ام.» دکتر نصر در مطالعات اسلامی خویش، آموخته‌های غربی خود را با گرایش‌های شرقی در آمیخته است. او کتاب‌ها و مقالات فراوانی درباره فلسفه نوشته و در آنها عقیده خود را مبنی بر برتری متفکران شرقی بر متفکران غربی بیان کرده است. او معتقد است که سؤالات پایدار این عصر را نمی‌توان با فلسفه عقل‌گرای غربی پاسخ داد، بلکه برای این منظور باید با آموختن راه و روشی در زندگی که تفکر تحلیلی را با تأمل روحی درمی‌آمیزد، به کنکاشی معنوی‌تر روی آورد.

دکتر نصر رابطه علم و دین را عمیقاً بررسی کرده و مخصوصاً در کتاب نیاز به علم مقدس به بیان این اندیشه پرداخته است که علوم تجربی به سبب از دادن زیربنای معنویشان، آسیب دیده‌اند. او معتقد است که مشکل علوم امروزی قطع شدن ارتباط آنها با خداوند و طبیعت به عنوان خلقت خداوند و انسانیت است و این جدایی از واقعیت به طور عمده موجب شد که وی تحصیلات خود را در این باب ترک کند. عطش معنوی خود دکتر نصر وی را به مطالعه عمیق درباره تصوف که آن را قلب اسلام می‌داند، کشاند. او می‌نویسد که بزرگ‌ترین لذت وی این بوده است که برای «شفافیت در برابر پرتوهای حقیقت که پس از رفع حجاب تابان می‌شود...» بکوشد. اندیشه دست یافتن به حق مطلق اندیشه‌ای صوفیانه است مبنی بر این‌که انسان نمی‌تواند حقیقت خودش را بسازد، بلکه باید برای برخوردار شدن از حق مطلق یعنی خرد جاودانی که در مقدس‌ترین انسان‌ها یافت می‌شود، تلاش کند.

دکتر نصر اکنون در شهر واشنگتن زندگی می‌کند و به تدریس در دانشگاه جرج واشنگتن مشغول است. وی به تألیف و تدریس درباره اسلام ادامه می‌دهد و برای بیان احساسات نیرومند خویش درباره اسلام از قدرت کلمه و نوشته بهره می‌گیرد و می‌کوشد به دیگران کمک کند تا آنان نیز به اهمیت سنت که ارزش گذشتگان است، واقف شوند.

- آقای دکتر، از شما برای قبول این گفت‌وگو متشکرم.

- من هم تشکر می‌کنم.

علاقه به معنویت و اسلام

□ علاقه روزافزون غربیان به معنویت توجه بسیاری از مؤسسات رسانه‌ای و اصولاً توجه بسیاری از مردم را جلب کرده است. آیا این امر برای شما نیز جالب توجه بوده است؟

□ بله. توجه مرا نیز جلب کرده است. در واقع، امروزه در قیاس با پنجاه سال پیش که در ایالات متحده آمریکا مشغول تحصیل بودم، این علاقه به طور قطع هم شدت و هم تنوع یافته است.

□ آیا موج این علاقه که در جوامع مسیحی و یهودی مشاهده می‌شود، به اسلام نیز رسیده است؟

□ مقصود شما علاقه آمریکاییان به اسلام است یا علاقه خود جوامع اسلامی به معنویت؟ □ هر دو.

□ در مورد اول، بله. علاقه آمریکاییان به عموم ادیان غیر غربی و از جمله اسلام مسلماً در چند دهه اخیر بسیار افزایش یافته است و نیز به معنویت اسلام که معمولاً در تصوف جلوه‌گری می‌کند، علاقه فراوانی وجود دارد و می‌توانم بگویم که این علاقه از دهه ۱۹۵۰ سال به سال افزایش یافته است. اما در خود جهان اسلام و درون آن نیز می‌توان علاقه بسیار زیادی به بُعد معنوی اسلام را در هر کشوری مشاهده کرد.

فهم درست تصوف

□ شما در آثار خود گفته‌اید تصوف به گونه‌ای که در ایالات متحده آمریکا فهمیده می‌شود، برخی اوقات با فهم سنتی تصوف در جهان اسلام تفاوت دارد. آیا امکان دارد این را توضیح دهید؟ □ بله. این امر واقعاً مایه تأسف است، زیرا تصوف بُعد باطنی معارف اسلام است و چیزی اضافی یا خارج از اسلام نیست که کسی بتواند بدون توجه و عمل به اصل دین اسلام، به آن متلبس شود. افراد زیادی در این کشور هستند که برای نیل به حقایق معنوی یا انتخاب حیات معنوی راهی کوتاه می‌جویند و می‌خواهند با نادیده گرفتن وظایف معمولی به طریقت معنوی دست یابند. آنان به همین علت می‌کوشند بدون هیچ علاقه‌ای به اسلام به تصوف نزدیک شوند، ولی کارشان به جایی نمی‌رسد.

□ مگر راه میان‌بری وجود ندارد؟

□ خیر. راه میان‌بری در کار نیست، مگر به اراده خدا.

□ آقای دکتر، علت این امر چیست و چرا راه میان‌بری وجود ندارد؟ چرا خدا طریقت را این گونه قرار داده است؟

□ خوب، پاسخش این است: ما در این جهان چه کار می‌کنیم؟ از نگاه دین، آمدن ما به این جهان برای یافتن چیزی است که آن را در واقع هرگز گم نکرده‌ایم، یعنی خدا. از این رو، خداجویی نه تنها بخشی از حیات ما، بلکه هدف نهایی حیات بشر است. آن جست‌وجو بسته به این‌که ما چه کسی هستیم - فطرت درونی ما، نیروهای گوناگونی که در ماست، عناصر گوناگون داخل نفس ما، ذهن ما و روح ما - می‌تواند زود به نتیجه برسد و یا طول بکشد. ولی این امر در قیاس با آنچه هستیم و این‌که برای رسیدن به آن هدف چه اندازه وقت لازم داریم، هر چه باشد، راه میان‌بر نخواهد بود. چنین چیزی را باید عملاً نه با یک الگوی مکانیکی که مردم غالباً در نظر می‌گیرند، بلکه با جهان ارگانیک قیاس کرد. رشد درخت دوره معینی را طی می‌کند و اگر آب بیش‌تری به آن بدهید و آن را در معرض آفتاب بیش‌تری قرار دهید، می‌توانید رشد آن را اندکی تسریع کنید. ولی اگر عناصر نامناسب به درخت برسد، رشد آن کند می‌شود. هیچ‌کس نمی‌تواند سرعت رشد درخت را طبق خواسته خود افزایش دهد.

□ بنابراین، نفوس گوناگون دوره‌های رشد معنوی گوناگونی دارند؟

□ همین‌طور است.

□ و آیا باید آن دوره‌ها را در نظر گرفت؟

□ بله. دقیقاً. دقیقاً.

فهم غربیان از اسلام

□ بیایید نخست سری به اسلام بزنیم و دوباره به تصوف بازگردیم. در غرب و مخصوصاً در ایالات متحده آمریکا، فهم اسلام غالباً قطره‌چکانی است. طبق برآورد شما بزرگترین سوء تفاهم مردم ایالات متحده آمریکا درباره اسلام چیست؟

□ چند سوء تفاهم وجود دارد که متأسفانه روی آن تأکید می‌شود و آن هم نه از روی تصادف، بلکه به سبب سوء نیت؛ و این بسیار زیاد تأسّف‌آور است. نخست این‌که اسلام را دینی می‌دانند که با شمشیر گسترش یافته است و در نتیجه، اسلام را با جنگ ملازم می‌دانند. البته چنین چیزی درست نیست، ولی مسأله‌ای وجود دارد که باید بررسی شود

و آن این‌که اسلام در ابتدا به وسیله لشکرهای اعراب به بیرون عربستان گسترش یافت شما ممکن است بگویید که مسیحیت، از سوی دیگر، در امپراطوری روم گسترش یافت و این گسترش موجب فروپاشی آن حکومت از درون خود شد. ولی مسیحیت نیز برای این‌که دین غرب شود، قطعاً به اندازه اسلام، هندوئیسم یا هر دین دیگر جنگ‌های فراوانی کرد.^۱ آغازگر جنگ‌های صلیبی نیز نه مسلمانان، بلکه راهبان کلونی فرانسه در قرن یازدهم بودند. با این وصف، این دیدگاه که مسیحیت دین صلح و اسلام دین جنگ است، در اذهان بسیاری از غربیان جا خوش کرده است.

نکته دوم که بسیار اهمیت دارد، این است که امروزه غالباً - در ایالات متحده آمریکا حتی بیش از اروپا - هر تجربه اجتماعی که صورت می‌گیرد، آن را یک هنجار مطلوب که باید همه از آن پیروی کنند می‌پندارند بدون این‌که مردم به چنین نتایجی رسیده باشند. مانند رابطه بین مرد و زن، ازدواج، تشکیل خانواده با یکی از والدین یا با هر دو؛ رفتار با کودکان. و هر تمدنی که با آنچه امروزه در آمریکا مقبول افتاده است، هماهنگ نشود، به عنوان این‌که از جریانات روز بی‌خبر یا عقب مانده است، رد می‌شود. باری، در میان تمدن‌های غیر غربی، اسلام دینی است که به ساختارهای سنتی خود در جامعه به شدت تمسک می‌کند. از این رو، بسیاری از مردم آمریکا به سبب این واقعیت که اسلام ر هم‌رنگ خود نمی‌بینند، از آن روی‌گردان می‌شوند. بهترین مثال در این باب مسأله زنا است. داوری بسیاری از مردم درباره جهان اسلام به نقش زنان مربوط می‌شود. ولی نقش زنان در سال ۱۸۹۶ - صد سال پیش از زمان این مصاحبه - در واشنگتن یا بوستون به نقش آنان در سال ۱۹۹۶ بسیار متفاوت بود. و در سال ۲۰۹۶ با سال ۱۹۹۶ بسیار تفاوت خواهد کرد. پس چرا باید درباره تمدنی دیگر و دینی دیگر بر اساس آنچه مردم غرب در یک دهه خاص پیرامون جریانات می‌اندیشند، قضاوت کنیم؟ امروزه مقدار زیادی از آزمایش‌های اجتماعی بسیار مهم در غرب وجود دارد که غالباً به نتایجی نرسیده‌اند که مقبول باشد و بتوان بر اساس آنها زندگی کرد. نتایجی هم دارند که تا کنون ناگفته مانده است. آزمایش نتایج نادرست آنها بر تمدن‌های دیگر جاری می‌شود و اسلام بیش از همه گرفتار این امور شده است.

۱. هندوئیسم بر خلاف بسیاری از ادیان جهان، جانشین دینی دیگر نیست و تحولات آن نیز به شکل طبیعی در فرهنگ هندوان وارد شده است. این آیین به خارج هندوستان گسترش قابل توجهی نیافته است (مگر در قالب بودیسم) و جنگی با این هدف در تاریخ آن دیده نمی‌شود. مترجم.

و سرانجام یک علت بسیار مهم سیاسی و اقتصادی نیز در این جا وجود دارد. آن علت سیاسی واقعیت قطعه زمینی است که هم مسلمانان و هم یهودیان آن را از آن خود می‌دانند به این معنا که فلسطینیان و اسرائیلیان درباره سرزمین مقدس اطراف اورشلیم درگیری دارند... و این چیزی است که برای هندوئیسم و بودیسم و ادیان دیگر پیش نیامده است. و این حقیقت که فاجعه بزرگی در اروپا (و نه جهان اسلام یا سرزمین‌های دیگر) بر ضد یهودیان رخ داد و آن موجب شد که جوامع غربی به منافع فلسطینی‌ها بی‌توجهی کنند و فقط به فکر جامعه یهودیان باشند تا آن جامعه دوباره گرفتار حوادث دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ آلمان نشود.

دیدگاه اسلام درباره زن

□ آقای دکتر، می‌خواهم روی دو نکته از نکاتی که مطرح کردید، توقف کنم: یکی موضوع زن در اسلام و دیگری موضوع ترس غرب از اسلام که احياناً در ایالات متحده آمریکا احساس می‌شود. نخست بگوئید که اسلام درباره زن و معنویت چه می‌اندیشد؟

□ خوب، اینها دو موضوع متفاوت هستند. قبل از هر چیز، آنچه اسلام می‌اندیشد، با آنچه در جوامع اسلامی می‌گذرد، لزوماً یکسان نیست. همان طور که اگر یک مسلمان مصری بپرسد: «نظر مسیحیت درباره آدمکشی چیست و در واشنگتن چه چیزی رخ می‌دهد؟» بدیهی است که شما آن دو را یکی نمی‌دانید. این موضوع را باید از ابتدا در نظر داشته باشیم.

باری، تا آن‌جا که به اسلام مربوط می‌شود، این دین قبل از هر چیز می‌گوید که مرد و زن در پیشگاه خدا از نظر مسؤولیت‌هایی که در زندگی این جهان بر عهده دارند و در مقابل احکام الهی و در واقع از نظر امکان وصول به خدا با یکدیگر برابر هستند و این عالی‌ترین امکاناتی است که برای بازگشت آدمی به منبع و منشأ جهان در کل جهان وجود دارد. از این رو، به قول اهل معنا، راه برای هر دو جنس به یک شیوه باز است. در سطح اجتماعی، با این‌که مرد و زن وظایف دینی برابری دارند، وظایف سیاسی و اقتصادی آن دو غالباً یکسان نیست و به شیوه‌ای مطرح می‌شود که هر یک دیگری را تکمیل می‌کند. این قضیه یعنی این‌که زن و مرد به یک معنا در مسؤولیت‌های خود و تربیت فرزندان و زندگی اقتصادی مکمل یکدیگرند، بسیار مهم است. اما شرکت زنان در قلمروهای

زندگی خارج از حیات خانواده در طول تاریخ اسلام یکسان نبوده و زمان به زمان فرق می‌کرده است.

مثلاً در عصر خود پیامبر(ص)، زنان عرب بادیه‌نشین بسیار پیش‌تر از قرون بعدی در امور به اصطلاح سیاسی سهم داشتند، ولی در دوره‌های بعد، رسوم اجتماعی محلی مؤثر افتاد. مردم نیز غالباً فراموشکارند، مثلاً تصور می‌کنند تنها زنان مسلمان موی خود را می‌پوشانند؛ ولی هیچ‌کس در غرب نقاشی یا شمایل‌ی از مریم بتول را به یاد ندارد که موهایش پوشیده نباشد. آنان نمی‌دانند که در گرجستان و ارمنستان، دو کشور مسیحی از جمهوری‌های شوروی سابق، زنان سنتی موی سر خود را می‌پوشانند. اینها از قدیم رسومی اجتماعی بوده است. وانگهی به توصیه‌های اسلام در مورد حیا و این‌که زن باید، به تعبیر قرآن، زینت خود را از چشم نامحرم بپوشاند، این نحو پوشیدن موهای سر (و به نظر بعضی از فقها نیمه صورت) برای زنان مسلمان حکم شده است. ولی در عین حال مرسوم جوامع خاورمیانه قبل از اسلام نیز بوده است.

سیر و سلوک زنان

□ آیا زنان برای حیات باطنی خود همان طریقه معنوی مردان را طی می‌کنند؟

□ همین‌طور است. البته این جنبه اسلام در ظاهر آشکار نمی‌شود. ولی همه اصول مربوط به تأمل، دعا، سکوت، نماز و روزه و همه وظایف معنوی موجود در تصوف برای مرد و زن یکسان است. البته تفاوت‌هایی هم وجود دارد که به جنسیت بر نمی‌گردد. آن تفاوت‌ها در ذات وجود انسانی است، زیرا هیچ‌دو انسانی، مرد یا زن، هنگامی که نزد مرشد معنوی می‌روند، برابر نیستند و آن مرشد به آنان نمی‌گوید: «همگی این آسپیرین را میل کنید.» هر لباسی باید مطابق قد و قامت شخص معین بریده شود و زنان گوناگون با هم تفاوت‌هایی دارند همان‌طور که مردان گوناگون با هم تفاوت‌هایی دارند. ولی در مجموع، انضباط واحدی بر هر دو جنس مرد و زن حاکم است.

سنت‌های اسلامی

□ آقای دکتر، شما دانشمند بزرگی هستید و در سراسر جهان به دانش شما احترام می‌گذارند.

هنگامی که کتاب‌های فراوانی را که نوشته‌اید، می‌خواندم، به این نتیجه رسیدم که یک نفر غربی

هرگز نمی‌تواند واقعاً به اسلام بگردد، زیرا در اسلام به اندازه‌ای سنت وجود دارد که انسان تقریباً باید در آنها متولد شده و در آنها تنفس کرده باشد. آیا این مطلب درست است و یا این‌که من توانایی اسلام را برای غرب نادیده می‌گیرم؟

□ حقیقت این است که شما در این موضوع کاملاً اشتباه می‌کنید. کار من این است که برای ارائه تمام سنت اسلامی به زبان امروزی به نسل جوان، نخست برای غرب و در مرحله بعد برای خود جهان اسلام تلاش کنم. من درباره فلسفه، کلام، ماوراءالطبیعه، علوم، شعر و هنر در اسلام سخنرانی می‌کنم. هیچ‌کس ملزم نیست برای ورود به اسلام همه این امور را فراگیرد همان‌طور که یک روستایی ساده اهل کنگو اگر بخواهد پس از ملاقات با میسیونرهای کاتولیک یا پروتستان به مسیحیت وارد شود، لازم نیست آثار توماس آکویناس قدیس و بوناوتتورای قدیس را بخواند و آهنگ *B-minor Mass* باخ و تابلوهای ورمیر را بشناسد و... چنین چیزی لازم نیست. تمدن از درون هر دینی می‌روید و دین اصل و منشأ همه تمدن‌هاست، ولی هیچ‌کس ملزم نیست برای پذیرش دینی که آن تمدن را پدید آورده است، کل آن تمدن را بیاموزد.

زیربنای اسلام

□ آقای دکتر، زیربنای اسلام چیست؟

□ فهم و پذیرش هیچ دینی در جهان به آسانی اسلام نیست. زیرا اساس معارف اسلامی عبارت است از قبول یگانگی خدا؛ یعنی این‌که هیچ‌خدایی جز الله نیست. پس از آن نوبت به قبول رسالت پیامبر اسلام حضرت محمد (ص) می‌رسد؛ یعنی این‌که آن حضرت فرستاده خداست که نبوت همه انبیای قبل از اسلام را تأیید می‌کند. انسان با این کار مسلمان می‌شود و آن کاری بسیار آسان است.

□ اساس تصوف در داخل اسلام چیست؟

□ تصوف نیز اصولاً بسیار ساده است. تصوف عملاً محقق ساختن همان توحید است. سخن گفتن از توحید یک چیز است و زیستن در توحید به گونه‌ای که اعمال ما، افکار ما و احساسات ما همه با یک مرکز الهی هماهنگ شود، چیز دیگر؛ و آن هنری است که بسیار دشوار تحصیل می‌شود.

□ تعهد عقلی در اسلام در برابر تحول معنوی در تصوف چگونه است؟

□ خوب، این تقابل درست نیست. زیرا حتی برای کسانی که تصوف را معمول نمی‌دارند، پذیرش اسلام صرفاً بر اساس عقل نیست، بلکه به ایمان نیز مربوط می‌شود. یعنی ایمان به یگانگی خدا، نه این‌که آن را به طور فلسفی بفهمند.

□ چگونه کسی که درون اسلام است و به الله عقیده دارد، آن پرش را به تصوف

انجام می‌دهد؟

□ کسی که مسلمان است، با عمل به شریعت اسلام. اسلام بر عمل بیش از الاهیات تأکید می‌کند (و در این نقطه خاص بیشتر تر به یهودیت شباهت دارد و کم‌تر به مسیحیت). این مسلمان روزی پنج بار نماز می‌خواند. او روزه می‌گیرد و اکنون که مصاحبه می‌کنیم، ماه رمضان شروع شده است. وی در عمر یک بار به زیارت مکه می‌رود؛ در حد استطاعت زکات می‌دهد. از دروغ پرهیز کنند به ده فرمان [تورات] گردن نهند. این کار را بکن و آن کار را نکن - مانند هر دین دیگر، مخصوصاً دو دین خواهر اسلام یعنی یهودیت و مسیحیت. این اصول در ادیان مختلف بسیار به یکدیگر شباهت دارند.

آرمان صوفی

باری، کار صوفی چیست؟ صوفی می‌خواهد خدا را این‌جا و اکنون بشناسد. او نمی‌خواهد مانند دیگران تنها به شیوه‌ای انفعالی طبق اراده خدا زیست کند. او می‌خواهد در هر لحظه از زندگی خویش با جهاد اکبر طبق اراده خدا زیست کند. او می‌خواهد پیوسته به یاد خدا باشد و به همین دلیل، می‌خواهد از جنبه بیرونی به جنبه درونی بگراید. تصوف به یک معنا درون‌گرایی در اسلام است. تصوف همان رازوری (mysticism به معنای اصلی این واژه) است و به رازهای الهی مربوط می‌شود. اصل واژه mystery از mysterium در لاتینی و آن هم از واژه‌ای یونانی می‌آید به معنای «بستن دهان و سکوت» است. گذراز جهان صوت به جهان سکوت. این جاست که تحولی باید صورت گیرد، زیرا همه ما آشفته هستیم. ما خواه متدین باشیم یا غیرمتدین، ذهنمان آشفته است. ما نمی‌توانیم پنج دقیقه و حتی یک دقیقه بر چیزی متمرکز شویم. نتیجه تصوف توانایی تمرکز و جمع کردن ذهن در مرکز آن است. زیرا واژه تمرکز داشتن مرکزی را مفروض می‌گیرد و خود همین واژه مفهوم خودش را نشان می‌دهد. تمرکز یعنی گرایش به مرکز. بنابراین، پیدا

کردن آن مرکز که مرکز قلب انسان است که عرش رحمن نیز هست و سپس زیستن بر مبنای آن مرکز فنّ تصوف است.

□ وجه اشتراکی در سکوت وجود دارد. من در طیّ این مصاحبه‌ها با یک راهب تریپست^۱ به نام توماس کیتینگ گفت‌وگو کرده‌ام؛ با دلایلی لاما نیز سخن گفته‌ام. با هر کس که گفت‌وگو داشته‌ام، بر سکوت تأکید کرده است. همه آنان بر مرکز و تمرکز تأکید کرده‌اند. آیا سکوت هسته مشترک سنت‌های عرفانی و سنت‌های دینی مختلف است؟

□ بله، همین طور است. شکی نیست که عناصر گوناگونی در مکاتب عرفانی گوناگون وجود دارد، ولی قلب همه عرفان‌ها و عالی‌ترین سطح آنها شناخت مرکز وجود انسان است. و در این مرکز پیوسته سکوت یافت می‌شود. اگر صدا نماد تجلی است، سکوت نماد وجود و راء تجلی و حقیقتی است که هنوز تجلی نکرده است. از این رو، یک انسان بزرگ و مقدس پیوسته درونش در مرکز سکوت زیست می‌کند.

مجاهده صوفی

□ آقای دکتر، برای به دست آوردن چنین ظرفیتی چقدر وقت لازم است؟ و آیا شما چنین ظرفیتی دارید؟

□ من چندان خوش ندارم درباره حالات شخص خودم سخن بگویم. ولی می‌توانم بگویم که اکنون بیش از چهل سال است که در جست‌وجوی آن مرکز هستم و می‌کوشم در آن مرکز زیست کنم.

□ در آن مرکز زیستن یعنی چه؟

□ من می‌خواهم این موضوع را به زبان الاهیات غربی که زبان اول این بخش از جهان است، بیان کنم، و نیز برای این‌که آمریکا وارث تمدن اروپایی است که صبغه مسیحی در آن غلبه دارد. در مرکز زیستن عملاً زیستن با ذکر و در حضور خدا در همه اوقات است. آسان‌ترین راه برای کمال و بالاخره قدیس شدن (که واقعاً آسان‌ترین راه است) این است که در همه کارها خدا را به یاد داشته باشیم. ولی این امر دشوارترین راه در جهان نیز است، زیرا انسان پیوسته در غفلت به سر می‌برد.

۱. رهبانیت تریپستی (Trappist) انشعابی سخت‌گیرانه از رهبانیت سیسترسین (Cistercian) است که آن هم انشعابی سخت‌گیرانه از رهبانیت بندیکتی (Benedictine) است که خود آن هم در قیاس با سایر نظام‌های رهبانی، سخت‌گیرانه است!م.

□ انضباط چگونه به دست می‌آید؟ ترافیک گیج‌کننده است، مشاغل آدمی را گرفتار می‌کنند، برنامه سخنرانی پیوسته برقرار است، باید کتاب نوشت و باید در تلویزیون برنامه اجرا کرد. انسان چگونه می‌تواند همیشه به یاد خدا باشد؟

□ در واقع، این مسأله به درجه تماس ما با وجود انسان درونی خودمان مربوط می‌شود. یعنی شما صرفاً یک انسان بیرونی نیستید و فقط انسان بیرونی وجود ندارد، بلکه انسان درونی نیز وجود دارد. انسان درونی پیوسته در حضور خداست. ولی ما غالباً در زندگی خویش تماس با آن انسان درونی را ترک می‌کنیم و به این ترک ادامه می‌دهیم. نقش ما در این زندگی بازآفرینی آن تماس است یعنی زیستن درونی با خدا. و همین که انسان در درون با خدا زیست، فعالیت‌های بیرونی وی نیز از عطر آن زندگی درونی و آن خدای درونی که در خویشتن داریم، برخوردار می‌شود. دیگر اهمیتی ندارد که در زندگی بیرونی کار ما چیست، آن کار ما را از ذکر خدا باز نمی‌دارد.

نماد شیر در شعر عرفانی

□ پیش از این‌که در بحث جلو بروم و رشته سخن را گم کنم، می‌خواهم به موضوع فهم غلط غربیان از اسلام بازگردم. هنگامی که برخی از کتاب‌های شما را می‌خواندم، دیدم شعری را از مولوی شاعر صوفی نقل کرده بودید که از زبان حضرت علی (ع) می‌گوید:

شیر حقم، نیستم شیر هوا
فعل من بر دین من باشد گوا^۱

شاید این تصویری باشد که ما غربیان از اسلام داریم یعنی تصویر شیر. بخش عمده‌ای از ترس غرب ناشی از همین تصویر است. آیا در این حال، می‌توان ادعا کرد که ترس غربیان از اسلام بی‌مورد است؟

□ البته شیر یک حیوان شمس‌ی است که نماد حضور الاهی در جهان به شمار می‌رود. حضرت علی (ع)، داماد حضرت رسول (ص) و اولین امام شیعه و چهارمین خلیفه تسنن، به اسدالله ملقب بود. مولوی هم به همین لقب اشاره می‌کند. در واقع، این لقب چنان مفهوم عمیقی داشت که هنگام ورود اسلام به اسپانیا، عارفان اسپانیایی این لقب را به حضرت مسیح (ع) دادند و تا زمان حاضر وجود دارد. میگل داونامونو در شعر بسیار معروف خود "The Christ of Velasquez" می‌گوید: مسیح شیر خداست. در اسپانیا شیر

وجود ندارد، ولی در آنجا در اثر نفوذ اسلام شیر تصویری بسیار نیرومند از حضرت مسیح (ع) است. شیر فقط نماد یک حیوان درنده نیست، بلکه شیر حیوانی است که محافظت می‌کند و سلطان نمادین جنگل عملاً نگهبان است یعنی نظم پدید می‌آورد و نظام الاهی را روی زمین حفظ می‌کند. پس می‌توان گفت کسی نباید از شیر بترسد مگر کسی که قوانین جنگل را نقض کند. همچنین فیلم *Lion King* که شما آمریکاییان به تازگی ساخته‌اید، این جنبه از شیر خوب را که حافظ نظم و قانون است، بیان می‌کند.

ترس غرب از اسلام

غرب زمانی در تاریخ خود از اسلام می‌ترسید، زیرا اسلام بر دریای مدیترانه مسلط شده و آن را به قول یک مورخ بلژیکی به دریاچه‌ای عربی تبدیل کرده بود. از این‌رو، مسیحیت از جهت مادی احساس می‌کرد که تهدید شده است. بار دوم که مسیحیان احساس ناامنی کردند، پس از قرن هفدهم بود که عثمانیان اروپای شرقی را تسخیر کردند.

□ تا دروازه‌های وین.

□ واقعاً ارتش آنان بر تپه‌های مشرف بر شهر وین استقرار یافته بود. ولی چنین ترسی اکنون بی‌مورد است... اگر انسان توجه کند که قدرت نظامی غرب قابل مقایسه با جهان اسلام نیست.

□ نیروی نظامی همیشه کلید گسترش به شمار نمی‌رود.

□ اجازه بدهید به همین مطلب پردازم.

ترسی که مثلاً یک اسقف اهل سالونیک در سال ۸۰۰ یا اهل پاریس در سال ۹۰۰ داشتند، آن نوع ترس اکنون معقول نیست. جنگ عراق^۱ این امر را به خوبی اثبات کرد. طبل این جنگ احساسات غریبان را ضد آنچه فکر می‌کردند که چهارمین قدرت بزرگ نظامی جهان است برانگیخت و همه مردم تصور کردند که بناست با ارتشی مانند ارتش آلمان نازی برخورد کنند. ولی پس از هفتاد و دو ساعت جنگ، یکصد هزار سرباز عراقی و یکصد سرباز آمریکایی را کشتند و جنگ پایان یافت. این جنگ یکی از بزرگ‌ترین رسوایی‌های تاریخ بشر بود، با در نظر گرفتن برابری نیروهای دو طرف جنگ.

۱. منظور جنگ اول عراق در سال ۱۹۹۱ است. مترجم.

در عین حال، شما به امر مهمی اشاره می‌کنید. تهدید تنها از نیروی نظامی یا اقتصادی نشأت نمی‌گیرد، بلکه نیروی معنوی نیز منشأ تهدید است. باری، غرب از درون خود از اسلام می‌ترسد - نه فرضاً به این علت که احساس می‌کند که مصر می‌خواهد لشکری را اعزام کند و ایتالیا را بگیرد. غرب از چیزی بسیار عمیق می‌ترسد. مقصود من این نیست که همهٔ غربیان می‌ترسند، زیرا مسیحیت هنوز هم عنصر زنده‌ای در غرب است. ولی جامعهٔ غربی سکولاری که به صحنه آمده است، می‌خواهد در سکولاریسم و فارغ از تهدید هر نیروی دینی زیست کند. جدایی دین و دولت در آمریکا صرفاً جنبهٔ بسیار جزئی این سکولاریسم است. حقیقت این است که دین در جامعهٔ بشری به حاشیه رانده شده است. در غرب دین برای صبح یکشنبه است، و قوانین وال استریت به مسیح مربوط نمی‌شود. قوانین مسیحی اندکی که از بنیانگذاران انقلاب آمریکا باقی مانده، در دههٔ اخیر مورد تهدید قرار گرفته و به همین علت، پیرامون مسائلی مانند سقط جنین چنان آشوبی به راه افتاده است که یکپارچگی جامعهٔ آمریکا را تهدید می‌کند. اروپا که حتی از آمریکا سکولارتر است، نمی‌خواهد در معرض تهدید یک جهان‌بینی دیگر، حتی اگر برای زیستن مناسب، ولی غیرسکولار باشد، واقع شود.

امر مقدس در غرب متروک یا نابود شده است و ارزش معنوی اسلام که امر مقدس آن متروک و نابود نشده، می‌تواند در این خلأ جریان یابد. به همین دلیل است که غرب این تهدید را از سه تمدن بزرگ دیگر آسیا یعنی چین، هندوستان و ژاپن احساس نمی‌کند. ژاپن می‌کوشد که از آمریکا آمریکایی‌تر شود. ما نمی‌دانیم در آینده چه اتفاقی خواهد افتاد، ولی در حال حاضر معنویت هندوستان در درون آن باقی است، اگرچه حکومت می‌کوشد نقش یک دموکراسی بزرگ سکولار را ایفا کند. و چین البته مارکسیست است.

آیندهٔ اسلام

□ خوب، آقای دکتر، شما به چند قرن قبل نظر افکندید. اکنون بیاید به یک قرن بعد نظری بیفکنیم. نقش اسلام را در صد سال آیندهٔ جهان چگونه می‌بینید؟

□ من تصور می‌کنم نقش اسلام در جهان دقیقاً عبارت است از حفظ برتری امر مقدس. و اسلام این نقش را تا پایان تاریخ بر عهده خواهد داشت. اسلام نمی‌خواهد

دنبال غرب راه بیفتد: غرب از مسیحیت قرون وسطی به رنسانس که نسبتاً کم‌تر مسیحی بود، به عصر روشنگری، به خیزش سکولاریسم و سرانجام تکامل‌گرایی و سکولاریسم بی‌پرده قرن بیستم رسید. چنین چیزی در جهان اسلام رخ نخواهد داد. بنابراین، چیزی که در آینده خواهید داشت، غرب در مقابل جهان اسلام نخواهد بود که امروزه همه از آن دم می‌زنند. بلکه یک غرب سکولار شده در برابر عناصر مسیحی و یهودی خودش و جهان اسلام خواهد بود.

اسلام در برابر تهدیدها

□ آقای دکتر، شما دربارهٔ تجدد و حملهٔ عقل‌گرایی افراطی و حملهٔ سکولاریسم به امر مقدس بسیار نوشته‌اید. به نظر شما اسلام برای مقاومت در برابر چیزی که مسیحیت و یهودیت فقط به طور ناقص توانسته‌اند از خود در برابر آن دفاع کنند، چه قدرتی دارد؟

□ بخشی از پاسخ به این سؤال از نظر ماوراءالطبیعه و حقیقت بسیار پیچیده است و سخن گفتن دربارهٔ چنین برنامهٔ فراگیری دشوار می‌نماید. ولی یکی از مهم‌ترین امتیازات اسلام این است که می‌تواند از وضع مسیحیت و یهودیت در غرب درس بگیرد. هنگامی که مسیحیت با آتش بازی می‌کرد، نمونهٔ پیشینی در اختیار نداشت. ولی اسلام آنچه را بر سر مسیحیت آمده است، می‌بیند. در اواخر قرن نوزدهم، شمار زیادی از متفکران مسلمان تصمیم گرفتند که کورکورانه از مسیحیت و غرب پیروی نکنند. در واقع، توجه غرب به زندگی و فکر غیردینی در یک قرن پیش بسیار بیشتر از جهان اسلام امروز عمومیت داشت. پس این یک عامل بسیار مهم است.

دومین عامل مهم این است که مسیحیت در اساس، دین محبت است. بنابراین، هنگامی که معرفت دینی در باب حقیقت مورد تهدید علوم و فلسفهٔ مدرن قرار گرفت، مسیحیت (مخصوصاً پس از محاکمهٔ گالیله) به سادگی عقب‌نشینی کرد و گفت: «این دین دین محبت است و امور آن به وجدان مربوط می‌شود. این‌که جهان از چه چیز ساخته شده و طبیعت جهان فیزیکی از چیست، به ما ربطی ندارد.» اسلام رسالت علمی دارد و نمی‌تواند در برابر تهدیدهایی که از نوع فکری هستند بی‌توجه باشد و به آن پاسخ ندهد. و سرانجام، سومین و مهم‌ترین عنصر این است که جهان سکولار مدرن در حال فروپاشی است و به سرعت رو به زوال است. پس وضع آن مانند قرن نوزدهم نیست که

امپراطوری‌های بریتانیا و فرانسه با یک جهان‌بینی که هر کسی آن را موج آیند، می‌پنداشت، سر جای خود محکم نشسته بودند. کارل مارکس دربارهٔ جریان جبری تاریخ کتاب نوشت، ولی امروزه کسی آن دیدگاه را جدی نمی‌گیرد. پدیدهٔ پست‌مدرنیسم در غرب، علاوه بر دین، خود مدرنیته را نیز زیر سؤال برده است. این پدیده توأم با شک و بدگمانی برخاسته از کاربرد فن‌آوری جدید فشار بر جهان اسلام و در واقع، بر سایر تمدن‌های غیرغربی را کاهش می‌دهد. ما در آمریکا با تحولات فنی و اجتماعی حیرت‌آور که سال به سال نیز شدیدتر می‌شود، محیطی را که به ما غذا می‌رساند، تخریب می‌کنیم. البته عامل دیگری نیز وجود دارد و آن این‌که ابزارهای ارتباطی جدید و امثال آن دست‌اندازی‌های تمدن غرب را بسیار آسان‌تر می‌کند.

□ به نظر نمی‌رسد که مدرنیته در حال سقوط باشد. مدرنیته دارد به درون همهٔ تمدن‌ها راه می‌یابد.

□ مدرنیته که در خانهٔ خود در حال مردن است در عین حال به درون همهٔ تمدن‌ها راه می‌یابد و بسیار جالب توجه است اگر معلوم شود که در این مسابقه «چه کسی برنده خواهد شد.»

هدف از آفرینش انسان

□ آقای دکتر، دوست دارم مقداری دربارهٔ اعتقادات اصلی اسلام بحث کنیم. برای استفادهٔ کسانی که از اسلام جز «لا اله الا الله؛ محمد رسول الله» چیزی نمی‌دانند، بگویند که اصولاً وجود انسان برای چیست؟

□ به گفتهٔ قرآن، هدف از وجود انسان این است که ایمانش به خدا آزموده شود. به یک معنا، ما به این جا آمده‌ایم تا به یاد بیاوریم که قبل از آمدن چه بوده‌ایم.

□ قبل از آمدن چه بوده‌ایم؟

□ ما همان طور که خدا ما را آفریده بود، کامل بودیم. نماد این مسأله آفرینش آدم است در حالتی که در آن پیوسته در حضور خدا بودیم، پیوسته خدا را یاد می‌کردیم و چون آینهٔ اسماء و صفات خدا باشیم به عنوان خلیفهٔ خدا بر روی زمین فعال بودیم.

□ چرا خدا انسان را تبعید کرد؟ و آیا این تعبیر را درست به کار بردم؟

□ تبعید در اسلام و مسیحیت دقیقاً به یک معنا نیست، زیرا اسلام گناه اصلی را

نمی‌پذیرد. با این وصف، سقوط انسان از حالت کمال در اسلام وجود دارد. در واقع، دلیل این سقوط در راز خود آفرینش نهفته است: چرا خدا به آفرینش اقدام کرد؟ اسلام پاسخ این سؤال را در گفتاری نغز از زبان خدا در حدیث قدسی آورده است: «من گنجی پنهان بودم که دوست داشتم شناخته شوم. از این‌رو، خلق را آفریدم تا شناخته شوم.» آفرینش جهان و قرار دادن انسان در آن بدین علت بود که خدا می‌خواست آن گنج نهان کاملاً آشکار شود. مخلوقات پس از آشکار شدن، آن گنج نهان و آن حقیقت درونی را منعکس می‌کنند و به کمک معرفت، امور را به آن حقیقت درونی برمی‌گردانند.

□ پس نتیجه می‌گیریم که کمال هنگامی کمال است که یک نیروی بیرونی به کمال بودن

آن پی‌ببرد؟

□ هیچ کمالی بنفسه کمال نیست. خدا نامحدود و مطلق است، ولی برای این که کامل و تام باشد، لازم بود خود را آشکار کند. اگر خدا خود را آشکار نمی‌کرد، هیچ یک از ممکنات به وجود نمی‌آمد. در این صورت خدا نامحدود نمی‌بود، زیرا حقیقت نامحدود حقیقتی است که همه امکانات و از جمله امکان آشکار یا پنهان کردن خود را داشته باشد.

انسان و اختیار

□ ولی اگر انسان آینه‌الله است، پس چرا این آینه بدجوری درهم ریخته است؟

□ علتش این است که خدا می‌خواهد انسان با اختیار به سوی او بازگردد. زیرا خدا انسان را دوست دارد و محبت پیوسته مستلزم آزادی اراده است. اگر زنی را به محبت خود مجبور کنی، آن کار محبت نیست. محبت ملازم آزادی است. خدا بخشی از آزادی خود را به ما می‌دهد. از این‌رو، ما برای انکار خدا نیز آزادیم و این مسؤولیت سنگین که به انسان اختصاص دارد، از آزادی برمی‌خیزد. انسان می‌تواند عظمت خداگونه شدن و بازگشت به خدا را تجربه کند و با ایفای نقش خدا بر روی زمین، بدون در نظر گرفتن این که خلیفه خداست همه چیز را براندازد.

چرا انسان رنج می‌کشد؟

□ آقای دکتر، چرا خدا این رنج‌ها را می‌آفریند؟ آن هم در مورد مردم بی‌گناه و

نه لزوماً کسانی که از خدا غافل می‌شوند، بلکه در مورد کودکان بی‌گناهی که معلول به دنیا می‌آیند؟

□ خوب، مسأله رنج را باید در زمینه حقیقت کلی و نه فقط حقیقت این دنیایی خویش بفهمیم. اگر انسان فقط به این سال‌های زندگی روی زمین - از زمان تولد تا زمان مرگ - بنگرد، حوادث فراوانی را می‌بیند که نه بر مبنای عدل الهی و نه بر مبنای رحمت الهی قابل توضیح منطقی است، زیرا ما در این صورت صرفاً به بخشی از یک خط بسیار طولانی وجود می‌نگریم که از نقطه آمدن ما از نزد خدا تا نقطه بازگشت ما به سوی او را شامل می‌شود. همه این عناصر رنج کشیدن باید در پرتو آن درک شود.^۱

ثانیاً، ما پیوسته جنبه منفی رنج را در نظر می‌گیریم و به ندرت به این جنبه توجه می‌کنیم که رنج برای تکامل انسان لازم است.

وجود نقص در جهان

□ آیا این امر در مورد کودکی که بدون توانایی کامل به دنیا می‌آید، صادق است؟

□ اگر چنین بگوییم، دیدگاه ما درباره رنج کشیدن به شیوه‌ای خواهد بود که از نظر ماوراءالطبیعه درست نیست. در این صورت، برای آفریده‌های خدا کمالی را توقع خواهیم داشت که مختص خداست. این سؤال که چگونه خدای کامل می‌تواند آفریدگار جهانی باشد که کامل نیست، مورد ندارد. زیرا هنگامی که می‌گوییم آفریدگار جهانی باشد، واقعیتی غیر از خدا را در نظر داریم و واقعیتی که غیر از خدا باشد، نمی‌تواند در کمال با خدا شریک شود.^۲ و به همین علت حتی حضرت عیسی مسیح (ع) می‌گفت «چرا مرا نیکوگفتی و حال آنکه کسی نیکو نیست جز خدا فقط.»^۳

۱. خوب بود ایشان توضیح خود را در همین طرف زمانی گسترده ارائه می‌کرد. گفته بعدی ایشان مبنی بر این که رنج لازمه جهان آفرینش است، بر دوران کوتاه زندگی صدق می‌کند. گسترش آن به عالم ذر، احاله به جهانی مجهول، و گسترش آن به عالم آخرت، احاله به جهانی باز هم مجهول است که معرفت اندک ما درباره آن از طریق قرآن مجید، از رنج‌های سهمگین و بی‌پایانی برای اکثر مردم حکایت می‌کند که با رنج‌های این جهان قابل مقایسه نیست. مترجم.

۲. «کمال بالذات» مخصوص خداست، ولی «کمال بالغیر» در مخلوقات قابل فرض است. در بعد معنوی نیز «انسان کامل» دارای «کمال بالغیر» است؛ «پس شما کامل باشید، چنان که پدر شما که در آسمان است، کامل است.» (متی ۴۸:۵). مترجم.

۳. رک: مرقس ۱۸:۱۰. البته این سخن از روی تواضع صادر شده است، نه این‌که مشکل الاهیاتی داشته باشد زیرا خود آن حضرت همین واژه «نیکو» (در یونانی: agathos) را برای وصف غیرخدا به کار برده و گفته است

□ اما مردم می‌توانند آرزوی آن را داشته باشند.

□ مردم می‌توانند آرزوی آن را داشته باشند، ولی در این جهان بودن به معنای این است که ما در جهان نقص زندگی می‌کنیم. از این رو، اگر کودکی کور یا شل به دنیا می‌آید یا در اوج جوانی می‌میرد، این امور واقعاً بخش‌هایی از نقص این جهان است.^۱ ما احساس می‌کنیم که به موضوع رنج فردی مقدار زیادی کم‌لطفی شده است. ما نمی‌توانیم درباره آن داوری کنیم، زیرا ما از سراسر تاریخ آگاه نیستیم.^۲

توکل در اسلام

□ اسلام به کسی که رنج می‌کشد، بیمار است، یا به‌مرگ نزدیک شده است، چه‌پندی می‌دهد؟

□ قبل از هر چیز، توکل و اعتماد به اراده خدا. مسلمانان نسبتاً آسان با مرگ روبه‌رو می‌شوند. یکی از فرماندهان ارتش فرانسه در شمال آفریقا مراکش را فتح کرده بود. وی در قرن نوزدهم در نامه‌ای به رئیس جمهور فرانسه (یا ناپلئون سوم، درست به خاطر ندارم) نوشت که استقبال سربازان مسلمان از مرگ در جبهه جنگ بسیار حیرت‌آور است. این امر از توکل آنان به خدا و اراده او سرچشمه می‌گیرد.

یعنی خدا از ما می‌خواهد که اراده او را محقق کنیم. و اگر در زندگی ما تنها یک لحظه

«آفتاب خود را بر بدن و نیکان طالع می‌سازد» (متی ۵: ۴۵)؛ همچنین مورد زیر (این بار در یونانی: kalos) «من شبان نیکو هستم. شبان نیکو جان خود را برای گوسفندان می‌دهد» (یوحنا ۱۰: ۱۱). مترجم.

۱. متأسفانه عین سؤال به جای جواب ارائه شده است. سؤال را روشن‌تر مطرح می‌کنیم و می‌گوییم: روزگاری در این جهان بیماری مهلکی به نام «ایدز» وجود نداشت و از عدم آن نیز کسی گله‌مند نبود. اکنون ببینیم که آفریدگار ویروس‌ها چرا ویروس ایدز را آفرید و آن را به جان مردم انداخت تا میلیون‌ها آفریقایی بی‌نوا با آن دست به‌گریبان باشند و حتی از مادر به جنین منتقل شود؟ آیا اگر روزی بشر موفق شود شرابین بیماری مهلک را از سر مردم کم‌کند، همان‌طور که شرابله را از سر مردم کم‌کرد، منفعتی از دست خواهد رفت؟ سایر بیماری‌ها چطور؟

اکنون پس از قرن‌ها تجربه ناموفق، مسلم شده است که اندیشه آدمی از حل مسأله شرّ ناتوان است و نمی‌تواند مستقلاً و بدون استعانت از وحی الهی، حوادث طبیعی جهان (مانند شادی و غم، نیکبختی و بدبختی، خوش‌نامی و بدنامی، بی‌نیازی و نیازمندی، تندرستی و بیماری، درازی و کوتاهی عمر، فراخی و تنگی رزق، همچنین آبادانی یا سیل، زلزله، خشکسالی، ناامنی و امور دیگر) را توجیه کند. ادیان این حوادث را به کمک اموری مانند اجر و ثواب، عذاب و عقاب، ابتلا و املا و استدراج و... توجیه می‌کنند و از آنها برای اخلاق و معنویات بهره می‌گیرند.

۲. ما از سراسر تاریخ دانسته‌ایم که تاریخ چیزی جز رنج بشر نیست: «لقد خلقنا الانسان فی کبد» (بلد ۴). دوره‌های طلایی را باید در اسطوره‌ها جست‌وجو کرد. مترجم

باشد که اراده او را واقعاً محقق می‌کنیم، لحظه‌ای است که می‌میریم... زیرا این کار در اختیار ما نیست. در سایر مراحل زندگی، کارهای مختلفی می‌کنیم و مطمئن نیستیم که آیا داریم اراده او را محقق می‌کنیم یا نه.^۱ از این رو، در دعای خداوند می‌گوییم: «اراده تو چنان که در آسمان است، بر زمین نیز کرده شود.»^۲ ولی امیدواریم که اراده او تحقق یابد. ولی یک عمل در زندگی وجود دارد که دقیقاً تحقق اراده اوست و آن مردن است.

□ ولی این قضیه برای غربیان یکی از چیزهای بسیار وحشتناک است؟ چنین نیست؟

□ این طور نباید باشد و اگر غربیان به میراث عمیق‌تر مسیحی خودشان رجوع کنند، مواضع ما بسیار بسیار مشابه یکدیگر خواهد بود.

مرگ و جاودانگی

□ بفرمایید که پس از مرگ چه چیزی برای روح رخ می‌دهد؟

□ طرح کلی معاد یا آخرت‌شناسی اسلامی با آخرت‌شناسی مسیحی شباهت دارد و اختلاف آن دو در جزئیات است. در محدوده آخرت‌شناسی کلان، مسلمانان مانند مسیحیان معتقدند که حضرت مسیح (ع) در پایان تاریخ خواهد آمد و نه پیامبر اسلام (ص). ما در اعتقاد به آمدن مسیح یکسان هستیم و بسیاری از مسیحیان این را نمی‌دانند. در واقع، ما معتقدیم که نزول حضرت مسیح (ع) بر کوه زیتون نشانه پایان تاریخ بشر است. سپس واقعیت زمینی از میان خواهد رفت و همه برای حضور در پیشگاه داور اعلی برانگیخته خواهند شد. بنابراین، عناصر کلی آخرت‌شناسی اسلام به آخرت‌شناسی مسیحیت بسیار شباهت دارد.

شباهت‌های فراوانی در جزئیات آخرت‌شناسی اسلامی نیز یافت می‌شود - مثلاً در مورد عالم انسانی یعنی من و شما. اولاً اسلام مانند مسیحیت به جاودانگی روح

۱. اگر مرگ در اختیار ما نیست، پس ما نیستیم که اراده خدا را محقق می‌کنیم، بلکه اراده او روی ما محقق می‌شود. از سوی دیگر، نمونه‌های شیرین و گوارای فراوانی از کارهای توأم با اختیار و حتی عشق در این جهان وجود دارد که اطمینان داریم با عملی کردن آنها، اراده الهی را محقق می‌کنیم؛ مانند تغذیه، خواب، تولید مثل و کار و سازندگی. اما مرگ بالای سهمگین و هولناکی است که انسان‌ها و جانداران دیگر از روی ناچاری و با تلخکامی به آن تن درمی‌دهند. جان‌بازی انسان‌ها در میدان جنگ نیز معمولاً برای کسب پیروزی و تشریف خاطر است و نه برای محقق کردن اراده خدا. مترجم.

معتقد است. انسان نمی‌تواند که به آسانی با مردن از مسؤولیت کارهای زمینی خلاصی یابد و هر چیز ناپدید شود. ما در درون خود جوهری داریم که برای جاودانگی آفریده شده است و با مردن از میان نمی‌رود. ثانیاً ما مسؤول کارهای خویش در این جهان هستیم و به معنای دقیق‌تر ما با کارهای خویش در این جهان، بدن رستاخیزی خود را می‌بافیم.

□ دربارهٔ همین بافتن بدن رستاخیزی توضیح بدهید.

□ خوب، هرگاه دست به کاری می‌زنیم، گویا لباسی را می‌بافیم. در این جاست که بدن رستاخیزی خود را شکل می‌دهیم. بنابراین، اگر خوب در این جهان زندگی کنیم، خوب خواهیم مرد و به حالت بهستی تحول خواهیم یافت. یک ضرب‌المثل لاتینی می‌گوید: «هر کس خوب زندگی کند، خوب می‌میرد.» و اگر خوب زندگی نکنیم، به حالت دوزخی تحول خواهیم یافت. اسلام بر خلاف آیین پروتستان، ولی موافق با آیین کاتولیک، به عالم برزخ معتقد است.

خوب زیستن و خوب مردن

□ بیابید روی خوب زیستن و خوب مردن توقف کنیم. آیا در اسلام، مانند مسیحیت، خدا گناهان گذشته را می‌بخشد؟

□ بله. قرآن که به عقیدهٔ ما کلام خدا و به منزلهٔ شخص مسیح برای مسیحیان است، می‌گوید: «از رحمت خدا نومید نشوید.»^۱ اسلام معتقد است که خدا هر گناهی را می‌بخشد، جز گناه شرک به خدا.

□ یعنی اعتقاد به خدای دومی؟

□ بله. همان‌طور که در ده فرمان یهودیت نیز بر این مسأله بسیار تأکید شده است. زیرا انسان با این کار رابطه‌اش را از هر جهت با خدا قطع می‌کند و به همین سبب، رحمت او شامل حال وی نمی‌شود. ولی انسان می‌تواند برای همهٔ گناهان دیگر بخشش بطلبد - حتی برای گناهان بزرگی مانند قتل، دزدی، زنا و مانند آن. و خدا می‌تواند همهٔ آنها را از جهت آنچه مربوط به او و نه انسان‌هاست (حق الناس) ببخشد.^۲

۱. یوسف ۸۷، مترجم.

۲. در بخشش طلبیدن و بخشیده شدن بین شرک و سایر گناهان فرقی نیست و آیاتی که می‌گوید: «خدا جز شرک هر گناهی را می‌بخشد» (نساء ۴۸ و ۱۱۶)، ناظر به حال کسی است که در حال شرک و بدون توبه بمیرد. چنین

محکومیت اخروی

□ ولی محکومیت و جهنم نیز وجود دارد. قرآن در این باره چه می‌گوید؟

□ قرآن درباره واقعیت‌های عظیم بهشت و جهنم که در پیش روی نفوس بشری است، بسیار روشن سخن گفته است. و مانند مسیحیت (باز هم تأکید می‌کنم که آخرت‌شناسی این دو دین بسیار به یکدیگر شباهت دارند) هدف از این منظره سیاه و سفید این است که برای آینده زندگی بشر طرحی ارائه کند که از زیستن در بدی‌ها پرهیز کنند. آخرت‌شناسی موضوعی بسیار پیچیده است و فلسفه اسلامی و تصوف بحث‌های دقیقی در این باره دارند.

□ آیا ملاحظه کرده‌اید که غربیان به بهشت و جهنم بسیار کم اهمیت می‌دهند؟ مردم دوست ندارند درباره جهنم صحبت کنند.

□ بله. و از دیدگاه دینی، این بزرگ‌ترین فاجعه است. زیرا اگر جهنم مطرح نباشد، بهشت نیز مطرح نیست. یکی از قدیسان مسیحی می‌گوید بزرگ‌ترین علاقه شیطان این است که انسان وجود او را انکار کند. زیرا کسی که وجود شیطان را انکار کند، وجود خدا را نیز انکار کرده است.

دیدگاه اسلام درباره شیطان

□ آیا در جهان اسلام شیطان مطرح است؟

□ بسیار زیاد. شیطان تجسم نیروی شر در عالم است.

□ خوب، شیطان از کجا می‌آید و نقش او چیست؟

□ منشأ شیطان در مسیحیت و اسلام یکسان نیست، ولی باز هم شباهت‌هایی در این باب وجود دارد. اسلام می‌گوید که شیطان فرشته‌ای^۱ بسیار بلندمرتبه در مراتب

فردی (بر خلاف سایر گناهکاران) از رحمت خدای متعال در آخرت محروم است. وگرنه انسان می‌تواند در حیات خود از شرک توبه کند و برای آن بخشش بطلبد. در این صورت، به مقتضای عدالت خدا و آیات فراوانی از قرآن مجید، گناه شرک وی بخشیده می‌شود؛ در حالی که بخشیده شدن سایر گناهان مشروط به توبه نیست. (ضمناً قتل و سرقت که در متن آمده، «حق الناس» هستند و بخشیدن آنها اصولاً حق کسی است که این ستم‌ها به وی شده است. در مورد «حق الله» باید به گناهانی مانند ترک نماز و روزه اشاره کرد). مترجم.

۱. شیطان نه یک فرشته، بلکه از طایفه جنیان (demons) بود (کهف ۵۰). یکی از تفاوت‌های اسلام با مسیحیت این است که در اسلام «فرشتگان ساقط» (Falling Angels) مطرح نیستند. مترجم.

فرشتگان بود. خدا هنگامی که انسان را آفرید و از روح خود در او دمید، از همه فرشتگان خواست که به آدم سجده کنند. همه سجده کردند جز شیطان که به خدا گفت «تو او را از گِل آفریده‌ای و مرا از آتش آفریده‌ای. عنصر آتش از گل بسیار شریف‌تر است پس چرا من جلو آدم سر فرود آورم؟» پس خدا او را به سبب نافرمانی راند و گفت: «تو به سبب این‌که فرمان مرا اطاعت نکردی، ملعون هستی. ولی تا فرا رسیدن پایان جهان به قدرت می‌دهم تا برای چیره شدن بر فرزندان آدم تلاش کنی.»^۱

وجود شر در آفرینش

باری، این حادثه چرا اتفاق افتاد و معنای عمیق آن چیست؟ معنایش این است: اولاً نخستین کسی که برای داوری در باب یک موضوع دینی از تفکر عقلی و قیاسی بهره گرفت، شیطان بود. می‌توان گفت که وی نخستین عقلگرا (قیاس‌کننده) بود و این حادثه نشان‌دهنده محکومیت استدلال ساده بشری در برابر عظمت وجود الاهی است. ولی اگر عمیق‌تر بنگریم، جهان بدون شر ممکن نیست، زیرا تنها خدا خوب است و هر چا غیر خداست، نمی‌تواند کاملاً خوب باشد. همین جدایی از منبع خیر منشأ شر است مانند نور، که اگر خدا نور مطلق است، به محض این‌که از آن نور خارج شویم، عنصر ظلمت پیش روی ماست. باری، ظلمت چیزی نیست، جز فقدان نور. ولی در سطح نور کم‌تر، آن ظلمت واقعیت دارد.

سرنوشت پیروان ادیان دیگر

□ آقای دکتر، بر مبنای آخرت‌شناسی اسلامی، سرنوشت مسیحیان و یهودیان و بودائی‌ان و هندوان چه خواهد بود؟

□ این سؤال عمیقی است و مسلمانان پیوسته درباره آن بحث می‌کنند. بیا بید شفاف باشیم و قرآن به طور بسیار شفاف می‌گوید دین‌هایی برای همه اقوام جهان فرستاده شده است. هیچ کتاب مقدسی به این روشنی درباره عمومیت وحی سخن نگفته است. ولی قرآن می‌گوید: «به تحقیق به سوی هر امتی رسولی فرستاده‌ایم.»^۲ گاهی قرآن درباره پیامبر اسلام و کتاب مقدس اسلام سخن می‌گوید؛ در عین حال، درباره

انبیای دیگر نیز سخن می‌گوید. و در آیه‌ای آمده است: «میان هیچ یک از رسولان وی فرقی نمی‌گذاریم.»^۱

پس از نزول قرآن، این مسأله مطرح شد که چه کسی نجات خواهد یافت. و درباره سایر اقوام چه باید گفت؟ و در این باب بحثی درگرفت. از دیدگاه فقه اسلامی، بر همه مسلمانان واجب است جان، مال و حتی شریعت دینی اهل کتاب را محافظت کنند. اهل کتاب در درجه اول یهودیان و مسیحیان‌اند و پس از رسیدن اسلام به ایران، بر مبنای سنت نبوی، زردشتیان نیز اهل کتاب تلقی شدند.^۲ هنگامی که اسلام به هندوستان رسید، بسیاری از علما حتی هندوان را به اهل کتاب ملحق کردند.^۳ راز این که در سراسر تاریخ اسلام آدم‌سوزی یا فجایعی مانند آنچه در سال ۱۴۹۲ رخ دادند و محکمه تفتیش وجود نداشته، در این نهفته است که اسلام پیروان خود را وادار می‌کند که یهودیان و مسیحیان را محترم بشمارند.

کارهایی که صرب‌ها در سال گذشته در بوسنی و هرزگوین انجام دادند و تا چند ماه پیش برقرار بود، در شرع اسلام ممنوع است. لازم نیست به اسپانیای قرن پانزدهم برگردیم. شما می‌توانید به قرن بیستم یعنی پانصد سال پس از آن تاریخ رجوع کنید. چنین چیزی در اسلام مقبول نیست. مثلاً در سوریه که تصور می‌شود حکومت بسیار خشنی داشته باشد و در عراق اهریمن‌زده،^۴ چه اتفاقی برای مسیحیان افتاد؟ هیچ.

□ ولی اکنون که در این جهان از آنان حمایت می‌شود، در آن جهان چه بر سرشان خواهد آمد؟
 □ برخی از مسلمانان می‌گویند: «از وقتی که اسلام آمد، مسیحیان و یهودیان و کسانی دیگر از اهل کتاب که اسلام را نپذیرفته‌اند، نجات نخواهند یافت و به جهنم خواهند رفت.» برخی دیگر از مسلمانان این را قبول ندارند و می‌گویند: «امر آنان را به خدا واگذار می‌کنیم.» برخی دیگر می‌گویند: «خیر، هر مرد و زنی که به دین خود درست عمل کند، به بهشت خواهد رفت و نجات خواهد یافت.» من نظر گروه سوم را قبول دارم و تقریباً همه صوفیان چنین عقیده‌ای دارند. دلیل این مسأله که هیچ کس هم نمی‌تواند آن را ابطال

۱. بقره ۲۸۵، مترجم.

۲. مستند فقهای شیعه و سنی در الحاق زردشتیان به اهل کتاب این بود که حضرت رسول(ص) از زردشتیان هجر جزیه گرفت. مترجم.

۳. شاید اندکی از علمای اسلام در آن دیار چنین کرده باشند. مترجم.

۴. این گفت‌وگو در زمان صدام معدوم انجام شده است. مترجم.

کند (و من چند ماه پیش در پاکستان، با برخی از علمای بزرگ درباره آن بحث کردم)، این است که اگر همه مسیحیان و یهودیان محکوم بودند، چرا خدا از مسلمانان می‌خواست جان، مال و شریعت آنان را محافظت کند؟ چرا خدا دستور می‌دهد قومی را که به جهنم می‌روند، محافظت می‌کنیم؟

از این رو، من معتقدم که اندیشه محکومیت آنان نوعی اندیشه عجیب درون جامعه دینی است. این عقیده درون هر دینی وجود دارد - مسیحیت، یهودیت، اسلام، و حتی آیین بودا، آیین هندو و آیین کنفوسیوس. بر این اساس، همین که انسان از یک جامعه دینی به یک معنا بیرون باشد، رستگاری شامل حال او نمی‌شود. ولی من تصور می‌کنم که بسیاری از فیلسوفان و حکمای الهی استوار و مخصوصاً صوفیان پیوسته دیدگاه دیگری داشته‌اند که عبارت است از وحدت متعالی ادیان. بر این مبنا، خدا پیامبرانی را به سوی اقوام دیگر فرستاده است تا آنان را نجات دهد، مشروط به این که آنان از توحید الاهی دست برندارند.

وحدت متعالی ادیان

□ شما مطالب فراوانی در باب وحدت متعالی همه ادیان نوشته‌اید، ولی در عین حال اصرار می‌ورزید که همه ادیان باید سنت‌های خود را با دقت فراوان و به طور ویژه حفظ کنند. باری، چگونه می‌توان آن وحدت متعالی فراگیر را با این دعوت به حفظ سنت جمع کرد؟

□ در واقع، هر یک از این دو به طور مطلق برای تکمیل دیگری ضرورت دارد. مثالی بزنم. وحدت متعالی ادیان مانند قله کوه اورست است. راه‌های متعددی وجود دارد که برای صعود بر آن کوه پیموده می‌شود و سرانجام به قله می‌رسد. ولی انسان روی قله نیست و در پایین کوه قرار گرفته است. ویژگی هر راهی که به آن قله کوه می‌رسد، بسیار مهم است. هنگام صعود از یک کوه بزرگ، راهی که پیش پای انسان قرار می‌گیرد، بسیار اهمیت دارد. اگر انسان به اندازه دو پا از راه بیرون واقع شود، سقوط می‌کند و گردش می‌شکند.^۱ درست است که سرانجام، همه این راه‌ها به قله واحدی می‌رسند، ولی

۱. بدیهی است که انسان باید هنگام کوه‌پیمایی مواظب خودش باشد، ولی این مثال با شاخ و برگ‌هایی که دارد، اثبات می‌کند که برای وصول به وحدت متعالی ادیان باید سنت را ترک کرد، همان طور که کوه‌پیمای پایین کوه را به سوی قله ترک می‌کند. ضمناً این مثال می‌تواند برای ابطال نظریه وحدت متعالی ادیان به کار گرفته شود؛ زیرا بسیاری از راه‌های کوه اورست و هر کوه مرتفع دیگر در دامنه و کمرکش تمام می‌شوند و انسان با پیمودن آنها هرگز به قله نمی‌رسد. مترجم.

دانستن این‌که آنها در آغاز تفاوت دارند و از بخش‌های مختلف دره‌ها آغاز می‌شوند و انسان باید به اشکال مختلف به چپ یا راست برود و به وظایف گوناگونی ملتزم شود، بسیار ارزشمند و مهم است.

□ آیا شما توصیه می‌کنید که مردم در وسط راه، مسیر خود را عوض کنند؟

□ فقط در حال ضرورت. عدول از یک دین به دین دیگر پیوسته امکان دارد، مخصوصاً اگر دین اول جنبه معنوی یا باطنی خود را از دست داده باشد. برخی افراد طالب چیزهایی هستند که در دین خود نمی‌یابند و این مسأله در تاریخ مشاهده شده است. ولی اگر کسی بخواهد نسنجیده و بی دلیل یا برای منافع دنیوی دست به این کار بزند، من هرگز آن را توصیه نمی‌کنم.

معنویات کاذب در آمریکا

□ شما در برخی از نوشته‌هایتان به معنویت کاذب در ایالات متحده آمریکا اشاره می‌کنید.

آیا چنین چیزی نتیجه تعویض پی در پی دین است؟

□ این امر نتیجه چند چیز است. نخست این‌که این افراد می‌خواهند گردو را بدون پوستش بخورند، یعنی می‌کوشند به بهانه جست‌وجوی آن حقیقت وراء صورت، صورت را رها کنند بدون این‌که نخست صورت را به دست آورده باشند. آنچه آمریکایی‌ها را به چیزهایی مانند آیین ذن بودایی جلب کرده، شمایل‌شکنی آن است... سوزاندن تومارهای بودایی و پاره کردن تصاویر بودا و مانند آن. این قضایا نزد بسیاری از مردم دارای پیشینه مسیحی یا یهودی که در کودکی تجربه دینی نامطلوب یا چیزی از این قبیل داشته‌اند، جاذبه دارد. آنان می‌گویند: «من سرانجام می‌توانم همه این ظواهر دین را رها کنم و صرفاً بر اشراق متمرکز شوم.» و این امر کاملاً باطل است. کاملاً باطل است زیرا ما نمی‌توانیم جز از طریق صورت به حقیقت و رای صورت برسیم. علت اصلی ناکارآمدی این معنویت پوشالی که فقط برخی افراد را پولدار می‌کند، این است که صورت‌های دینی را که از جانب خود حق تعالی آمده است، مردود می‌شمارد.

□ گفتید که نمی‌توانیم جز از طریق صورت به حقیقت وراء صورت برسیم. لطفاً اندکی در

این باره شرح بدهید.

□ بله. مثلاً حکیمان بزرگی در اسلام و هندوئیسم وجود داشته‌اند که فراوان درباره

حقیقتِ وراى صورت که فراتر از همهٔ صورت‌هاست، بسیار روشن‌تر سخن گفته‌اند آنان می‌گویند:

لقد صار قلبی قابلاً کُلَّ صُورَةٍ
و بیئتْ لأوثانٍ و کعبهٌ طائفٍ
فمرعی لِعِزْلانٍ و دیرٌ لرهبانٍ
و ألواحُ توراةٍ و مصحفُ قرآنٍ^۱

همهٔ آنان از عرفا و صوفیان ایرانی و عرب گرفته تا روشندان هندو مانند راماکریشنا در هندوستان در این باره سخن گفته‌اند. اما چگونه به جایی رسیدند که بتوانند چنین چیزهایی بگویند؟ آنان سالیان درازی به اسلام یا هندوئیسم متعهد ماندند و تا هنگام مرگ هرگز از تعهد خود به هندوئیسم یا اسلام دست برنداشتند و مناسک و احکام عبادی را انجام داده‌اند. ما این حقیقت را فراموش می‌کنیم. ما فراموش می‌کنیم که کسی مانند مولوی در طول عمر از نوجوانی تا مرگ، هرگز نگذاشت نمازش قضا شود. در جهان عرب نیز همین طور. ما می‌خواهیم سخنان آنان را تکرار کنیم بدون این‌که تمام راه را پیموده و به قلّه کوه رسیده باشیم و حتی اصولاً صعودی معنوی کرده باشیم.

لزوم حفظ صورت مقدس

در مسیحیت، صورت مقدس آیینی است که مسیح بنیانگذاری کرده است، یعنی بیش از هر چیز همان عشای ربانی. همهٔ مسیحیان سنتی در طی قرون عشای ربانی را پذیرفته‌اند. ولی در قرن سیزدهم، عارف بزرگ آلمانی مایستر اکهارت گفت: «من در اقیانوس الوهیت شنا کردم تا به فراسوی تثلیث رسیدم» و کلیسا وی را برای این سخن تنبیه کرد. او می‌گوید که در اقیانوس الوهیت شنا کرده و به فراسوی پدر، پسر و روح القدس و فراسوی تثلیث مسیحی به اقیانوس ذات الوهیت رسیده است. اما همین شخص هر روز در مراسم عشای ربانی شرکت می‌کرد. بنابراین، صورت دینی پیوسته حفظ می‌شد، ولی واقعیت و معنای درونی از صورت فراتر بود و صورت به سوی آن رهنمون می‌شد. راز بزرگ صورت‌های دینی این است که آنها برخلاف صورت‌های ساخته و پرداختهٔ انسان، بسته نیستند و از درون راهی به بی‌نهایت دارند. و صورت‌های دینی بسیار مهم‌اند، زیرا آنها تنها درهایی هستند که به سوی بی‌نهایت در اختیار داریم. پس اگر انسان آنها را رد کند و بکوشد بدون پیوسته به مغز گردو برسد، هرگز به آن نخواهد رسید.

ما معمولاً خود را با روان‌شناختی کردن معنویت دلخوش می‌کنیم.

روان‌شناختی کردن معنویت

□ خود من مقاله شما را درباره روان‌شناختی کردن معنویت خوانده‌ام، ولی شاید لازم باشد برای بینندگان در این باره توضیح دهید.

□ تفاوت بسیار زیادی میان روح و نفس وجود دارد؛ و ما هر دوی آنها را در درون خویش داریم. جسم و نفس ما با هم درآمیخته‌اند. هنگامی که خوشحالیم، سردرد نداریم؛ وقتی که خوشحال نیستیم، سردرد می‌گیریم. اینها به طور متقابل عمل می‌کنند، ولی بدیهی است که یکی نیستند. انسان در بستر خود خوابیده است و بخشی از وی که روان او باشد، در کالیفرنیا، اندونزی یا جای دیگر پرسه می‌زند.

باری، روح نیز همین طور است. ما در درون خویش تنها نفس نداریم، بلکه روح نیز داریم. همه ادیان اصیل، همه نمادها، همه فنون مقدس - با این که بر جهان نفس نیز تأثیری دارند - واقعاً از جهان روح سرچشمه می‌گیرند. اگر انسان این قضیه را نادیده بگیرد، معنویت را به امور روان‌شناختی متحول می‌کند. ولی این نظریه موجب نمی‌شود که آن تحول واقعاً صورت گیرد، پس این ما هستیم که اشتباه می‌کنیم و ما هستیم که هنگام شنا کردن در ماریچ روان تصور می‌کنیم که در آفتاب روح حمام می‌گیریم. از این رو، پیوسته شنا می‌کنیم، ولی به جایی نمی‌رسیم.

عنصر دیگری را نیز باید به این روان‌شناختی کردن معنویت بیفزاییم و آن عبارت است از نوعی التقاط سطحی. انسان می‌تواند مانند کسی که سر میزی انباشته از انواع غذاها ایستاده است، بگوید: «خوب من این جنبه از این دین را می‌پسندم و آن را انتخاب می‌کنم. من آن جنبه از آن دین را دوست دارم.» کسی که چنین می‌گوید، خود را «خدا یا پیامبر» می‌داند که این کارها را می‌کند و خودش را داور نهایی در انتخاب حقیقت به شمار می‌آورد. از این رو، وی به هیچ حقیقت عینی تسلیم نمی‌شود و انانیت او در نهایت، خدای وی می‌شود.

مقابله اسلام با التقاط

□ آیا اسلام سنتی به اندازه مسیحیت غربی در مقابل این التقاط ایستادگی کرده است؟

□ ایستادگی کرده است و حتی در مواردی بهتر از مسیحیت. باید گفت که التقاط مسیحیت را در قرن بیستم از درون فرسود. این فرسودگی واقعاً در اواخر قرن نوزدهم با ظهور انجمن تثوسوفی و برخی گروه‌های «باطنی» یا «خفیه» در انگلستان و فرانسه آغاز شد. و حقیقتاً در قرن بیستم - مخصوصاً در دهه ۱۹۴۰ در نیومکزیکو، کالیفرنیا و جاهای دیگر - بود که بسیاری جوانان وارد به اصطلاح معنویت نیوایج New Age شدند و آن کاری است که چندان دشوار نیست.

□ نظر شما درباره نیوایج چیست؟

□ من تصور می‌کنم که بسیاری از پیروان آن افرادی خوش‌نیت هستند که امری درست را در جایی نادرست می‌جویند.

□ آقای دکتر، ظاهراً شما الاهیات کاتولیک رومی را از نظر عقلی بر الاهیات پروتستان ترجیح می‌دهید. علتش چیست؟

□ نه همه الاهیات پروتستان. به نظر من الاهیات کاتولیک رومی از الاهیات پروتستان غنی‌تر است. ولی من برای الاهیات سنتی پروتستان - لوتری و غیره - احترام زیادی قائلم. اما مقدار زیادی از الاهیات پروتستان زیربنای محکمی ندارد و مواضع آن هر چند سال یکبار طبق رسم زمانه تغییر می‌کند.

□ آیا چنین چیزی در اسلام رخ نمی‌دهد؟

□ خیر، تا کنون کسی در اسلام موفق به انجام چنین کاری به صورتی که مؤثر باشد نشده است.

□ آیا کسانی در این راه تلاش می‌کنند؟

□ بله.

□ آنان از کجا می‌آیند و چه کسانی هستند؟

□ آنان تقریباً همه کسانی هستند که از غرب متأثر شده‌اند. آنان اگر در غرب یا در مدارس غربی شده دنیای اسلام درس خوانده‌اند و به محض این‌که لب به سخن می‌گشایند، برای غریبان قهرمانان بزرگی می‌شوند. غریبان تنها از کسی مانند سلمان رشدی، نویسنده با استعدادی که به دین اسلام آن چنان ناسزا گفت، تجلیل نمی‌کنند. برای آنان اهمیتی ندارد که آیا کار این افراد تاریخ مقدس سنت اسلامی را نابود می‌کند یا نه. از قرن نوزدهم تا کنون کسانی کوشیده‌اند مارتین لوترهای اسلام باشند و به اصطلاح

گونه‌ای اصلاح پروتستانی را برای اسلام به ارمغان بیاورند. همیشه تصور می‌شده است که این افراد موج آینده خواهند بود. ولی آیین لوتری پدیده‌ای بسیار ویژه در درون مسیحیت است که در زمانی ویژه و به عللی بسیار ویژه پدید آمده است و من معتقدم که چنین چیزی در جهان اسلام رخ نخواهد داد.

تلاش غرب برای نابودکردن ایمان

□ چرا غرب برای نابودکردن ایمان چنین بی‌رحمانه تلاش می‌کند؟

□ این به سؤال دیگر شما که پرسیدید: «چرا ما شر و شیطان را انکار می‌کنیم» مربوط می‌شود. شیطان که همه جا حضور دارد، علاقه‌مند است او را انکار کنیم. همین طور ما در جهانی زندگی می‌کنیم که بسیاری از مردم آن ایمان خود را از دست داده‌اند. کسانی که ایمان را از دست داده‌اند، از این‌که فقط خودشان بی‌ایمان باشند، خرسند نیستند و می‌خواهند دیگران نیز بی‌ایمان شوند. آنان در این کار نوعی شوق میسیونری دارند. نفس آنان بسیار می‌کوشد که دیگران را در این ورطه بیفکند و پس از آن ایشان را به تولدی تازه یا زبانی دیگر که می‌خواهند به کار ببرد، متحول سازد. علت عمیق قضیه همین است.

□ آقای دکتر، در حمله غرب به ایمان که شما درباره آن نوشته‌اید، ظاهراً علوم جدید در خط مقدم هستند. چرا این طور شده است؟

□ دلیلش این است که علوم جدید تنها شکل مقبول معرفت نزد اکثریت قاطع جامعه غرب است. البته مقصود من همین علوم جدید غربی است که پس از نهضت علمی قرن هفدهم در غرب گسترش یافت. و این علوم طبق تعریف آن از جهان مقدسات جداست. در واقع، حتی اصطلاح مقدس در مباحث فیزیک، شیمی، زیست‌شناسی و اخترشناسی هیچ معنایی ندارد. از آن‌جا که این علوم تنها علوم قابل قبول و تنها شکل «مشروع» معرفت غربیان است، گسترش و مقبولیت آنها مانع حضور امر مقدس در جهان می‌شود.

علم مقدس در اسلام

□ آیا اسلام می‌کوشد نوعی علم مقدس را نگه دارد؟

□ باگذشت یک قرن از این تصور مسلمانان که علوم غربی صرفاً ادامه علوم اسلامی

است، این علوم اسلامی دوباره مورد بحث قرار گرفته‌اند. در دهه پنجاه میلادی من برای اولین بار نوشتم که علوم اسلامی شیوه‌ای غیر از علوم جدید غربی برای نگرش به جهان طبیعت است. اکنون مقدار زیادی بحث در این باب جریان دارد. یکی از مسائل مهم درون جهان اسلام این است که اسلام چگونه می‌تواند «به پیش برود» و خود را با علوم جدید منطبق کند... علوم غربی را بگیرد بدون این‌که سکولارشدن اصل اسلام را نابود سازد.^۱

باز هم دربارهٔ تصوف

□ آقای دکتر، دوست دارم فقط یک لحظه به تصوف بازگردیم. لطفاً این شعر مولوی شاعر و صوفی بزرگ را برای ما شرح دهید:

آب کم جو تشنگی آور به دست
تا بجوشد آبت از بالا و پست^۲

□ این شعر بسیار عمیق است، زیرا خدا پیوسته حضور دارد و رحمتش همواره حاضر است. او از ما محجوب نیست. ما از او در حجابیم و به همین دلیل، نخستین گام در راه معنویت این است که در خویشتن تشنگی پدید آوریم. اگر تشنه باشیم، دنبال آب خواهیم رفت. مشکل این است که بیشتر مردم تشنهٔ حیات معنوی نیستند و به همین دلیل، آن را تعقیب نمی‌کنند. حضرت مسیح (ع) می‌گوید: «بطلبید که خواهید یافت».^۳ مهم این است که این هدیه را که خدا در فطرت‌ها جای داده است، بطلبیم یعنی تشنگی داشته باشیم.

□ توصیه شما به مردم برای ایجاد آن تشنگی چیست؟

□ نمی‌توان برای ایجاد آن تشنگی دارویی را توصیه کرد، ولی می‌توان رهنمود داد.

۱. درست است که علوم در ابتدا با امر مقدس (سحر و کهنات) آمیختگی داشته‌اند و نمونه آن طب شمنیسم است که تا زمان ما باقی است، اما سنت علمی دانشمندان مسلمان چنین نبوده است؛ یعنی خوارزمی، بیرونی و ابن سینا برای ریاضیات، نجوم و طب خود به آیات و روایات مراجعه نکرده‌اند و علوم آنان سکولار بوده است. ضمناً تجربه نشان داده است که گرفتن علوم غربیان ضروری به اسلام نمی‌زند؛ زیرا تجربه نشان داده است که علم در خدمت دین قرار می‌گیرد و تعارض‌ها نیز با تأویل متون مقدس به آسانی از میان می‌رود. از سوی دیگر، مکاتب و آرمان‌هایی مانند اومانیسم، لیبرالیسم، سوسیالیسم، مدرنیسم، سکولاریسم، فمینیسم و دموکراسی که برای مدیریت جامعه با ادیان رقابت می‌کنند، تهدیدی برای اسلام و سایر ادیان به شمار می‌روند و ادیان مجبورند با هر یک از این رقیبان قهار به درجاتی کنار بیایند. مترجم.

۳. متی ۷:۷. مترجم.

۲. مثنوی، دفتر سوم ۳۲۱۲. مترجم.

در واقع، بسیاری از شکست‌ها و نارضایی‌های زندگی و نومییدی‌هایی که مردم دارند، اثبات می‌کند که ایشان واقعاً تمام نیروی خود را در مسیر غلطی صرف می‌کنند. آنان باید تشنه آب واقعی باشند.

چهل منزل برای طریقت

□ در یکی از نوشته‌های شما پیرامون تصوف آمده است که چهل منزل گوناگون در طریقت وجود دارد که از نیت و تسلیم آغاز می‌شود و به تهذیب همه امیال پایان می‌یابد. آقای دکتر، ظاهراً این همه کار سهمگین است.

□ این همان «منازل السائرین» (pilgrim's progress) است. یک نفر می‌تواند ظرف چهل روز از همه این چهل منزل بگذرد و ولی کاملی بشود. شخصی دیگر آن منازل را در چهل سال طی می‌کند. اینها شیوه‌های بحث پیرامون تحولات گوناگونی است که روح می‌پذیرد و با منازل زائران در آن کتاب کلاسیک معروف بسیار شباهت دارد و مانند نردبان کمال است که بسیاری از قدیسان مسیحی نیز درباره آن مطالبی نوشته‌اند. هر یک از پله‌های آن نردبان نشان‌دهنده یک منزل یا قدمی است که وجود ما به سوی کمال بر می‌دارد.

نقش استاد در تصوف اسلامی

□ یکی از تفاوت‌های برجسته تصوف با شیوه مسیحیت این است که در تصوف، برای مرید به طور مطلق لازم است مرادی را بطلبد و به او سر بسپارد. در مسیحیت، سنت ایگناتیوس و دیگران وجود دارد، ولی رابطه مرید و مرادی چندان حاکم نیست.

□ درست است، تصوف واقعی بدون استاد ممکن نیست و آموزگار معنوی لازم است. (در مسیحیت، مسیح مستقیماً آن نقش را برای برخی عارفان ایفا می‌کند.) زیرا سراسر تصوف بر شیوه‌های تأمل، چله‌نشینی و تمرکز مبتنی است. این امور را نمی‌توان بدون راهنمایی کسی که آن راه را رفته است، انجام داد. همان طور که در کوه‌نوردی نمی‌توان بدون راهنمایی کسی که کوه خاصی را پیموده است، به این کار اقدام کرد.

□ چگونه می‌توان تشخیص داد که استاد واقعی پیدا شده است؟

□ حتی مولوی در هفتصد سال پیش گفته است:

ای بسا ابلیس آدم‌رو که هست
 پس به هر دستی نباید داد دست^۱
 این بستگی به خود ما دارد یعنی باید قدرت تشخیصی در درون خود ما باشد. خدا
 نیز ما را حفظ می‌کند و ما باید از او کمک بخواهیم تا در تشخیص استاد واقعی از
 غیر واقعی ما را محافظت کند. و این یکی از آزمون‌های بزرگ زندگی است.

آزمون‌های خردکننده

□ آقای دکتر، من تنها زندگی‌نامه خودنوشت^۲ شما را خوانده‌ام و دیده‌ام که شما هنگام نوشتن
 زندگی‌نامه خود بسیار صریح هستید. ولی ظاهراً شما در سن سیزده سالگی پس از یک اندوه
 خانوادگی یا یک وضع بسیار دشوار از ایران به آمریکا آمده‌اید. در این باره توضیح بدهید؟

□ پدرم در آستانه مردن قرار داشت و حالش بسیار بد بود. من بسیار به او نزدیک
 بودم. وی نخستین آموزگار من بود و نخستین آموزگار معنوی. او یک صوفی، یک پزشک
 و یکی از بنیانگذاران فرهنگ در ایران بود. مادرم نیز به یکی از خاندان‌های دینی بسیار
 مهم تعلق داشت. هر دوی آنان در کودکی فرهنگ دینی بسیار مهمی را همراه تصوف به
 من منتقل کردند. ولی پدرم در آستانه مرگ بود و خانواده‌ام که می‌دیدند من تا این حد به
 او نزدیک هستم، نمی‌خواستند در آن حال نزد وی باشم. از این رو، مرا نزد دایی‌ام که در
 آن زمان کنسول ایران در نیویورک بود، فرستادند. و بدین ترتیب من به آمریکا آمدم.

□ آیا آن آزمونی خردکننده نبود؟

□ کاملاً خردکننده بود.

□ آیا این مسأله در آن زمان به ایمان شما به اسلام آسیبی نزد؟

□ خیر. به ایمان من به اسلام یا خدا ابداً آسیبی نزد. ولی سه چهار سال بعد که در
 حدود شانزده سالگی بودم، نوعی شک فلسفی در من پدید آورد. استعداد من در
 رشته‌های ریاضی و علوم بسیار زیاد بود و به همین دلیل، نخست به ام. آی. تی. وارد
 شدم. همچنین در شانزده، هفده سالگی کتاب‌های فلسفی می‌خواندم. از این رو، مدتی
 شک فلسفی داشتم و آن شک در هیجده سالگی از میان رفت. می‌توان گفت یقین خود را
 در جهان ایمان بازیافتم و آن نه به سبب تربیت دوران کودکی، بلکه از روی تعقل بود.

۱. مثنوی، دفتر اول ۳۱۶. مترجم.

۲. در غربت غربی، زندگی‌نامه خودنوشت دکتر سید حسین نصر، ترجمه امیر مازیار و امیر نصری، (تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۸۳). مترجم.

□ ولی فضای شهر کمبریج^۱ هرگز به طور خاص پذیرای ایمان نبوده است.

□ درست است.

□ آیا کسی نمی‌خواست شما را که در ام.آی.تی. درس می‌خواندید و دورهٔ دکتری دانشگاه

هاروارد را می‌گذرانید، از این مفاهیم عجیب و سنتی مانند خدا و غیره منحرف کند؟

□ البته همهٔ آن محیط این گونه بود. من تنها یک دانشجوی فیزیک نبودم، بلکه مقدار زیادی از آثار مربوط به فلسفهٔ غربی را می‌خواندم و دوره‌هایی را در فلسفه می‌گذراندم. من واقعاً از علوم به فلسفه و ماوراءالطبیعه روی آورده بودم. فیلسوف معروف انگلیسی برتراند راسل که البته خودش شک‌گرا بود، در یک سخنرانی گفته بود که فیزیک جدید به کسی اجازه نخواهد داد حقیقت واقع و حتی واقع فیزیکی را بشناسد. حقیقت واقع چیزی بود که من واقعاً در جست‌وجوی آن بودم. از این رو، تصمیم گرفتم رشتهٔ تحصیلی‌ام را از علوم به فلسفه و تاریخ علوم تغییر دهم. ولی با افراد بسیار زیادی از اساتید و دانشجویان برخورد کردم که شک‌گرا بودند. در عین حال، خدا به من بصیرت عقلانی نیرومندی داده بود و نه صرفاً یک تمسک احساساتی به دین از طریق ایمان، بلکه یک تمسک عقلانی. و آن مرحله را پشت سر گذاشتم.

سنت‌گرایی

□ آیا فرو رفتن در سنت‌ها برای شما خطرناک نبود؟ شما در هندوئیسم فرو رفتید.

□ بسیار زیاد. ولی من به شیوهٔ معمولی در آنها فرو نرفتم، بلکه از طریق نوشته‌های مکتب سنتی. همهٔ آن نوشته‌ها دربارهٔ وحدت متعالی ادیان و حقیقتی که فراسوی صورت‌هاست، بحث می‌کردند و به صورت‌های مقدس هر سنتی عمیقاً احترام می‌گزاردند. از این رو، من (مانند هندوئیسم و سپس زین بودیسم و امثال آن) معتقدم که فرو رفتن در این چیزها عملاً نوعی تأیید جهان‌بینی‌ای بود که در آن زمان برگزیده بودم.

□ ولی آیا شما این را برای کسانی که از سنت خود آگاهی کم‌تری دارند، توصیه می‌کنید؟ آیا پیمودن این راه خطرناک نیست؟

□ من پیش از این‌که با خود شخص رو به رو نشوم، هرگز او را به این امور توصیه نمی‌کنم. زیرا برای هر شخصی چیز خاصی را باید تجویز کرد.

۱. کمبریج در ایالت ماساچوست آمریکا محل ام.آی.تی. و دانشگاه هاروارد است. مترجم.

آزمونی بزرگ

□ شما پس از پایان تحصیلات خود در ایالات متحده آمریکا به ایران بازگشتید و پیش از انقلاب، رئیس انجمن شاهنشاهی فلسفه شدید. البته شما در کشور خود محترم بودید. آیا انقلاب گونه‌ای حمله به ایمان شما نبود؟

□ شاید این بزرگ‌ترین آزمون در زندگی من بود. اولاً جان من مدتی در معرض خطر قرار داشت. اما چیزی که واقعاً جالب توجه است (و انسان غالباً آن را در کتاب‌ها می‌خواند، ولی در زندگی ما اتفاق نمی‌افتد) این بود که من در ظرف سه روز - پس از این‌که شش راننده و یک آجودان داشتم که در فرودگاه تهران به من سلام نظامی داده بود - انسان پریشانی شدم که بدون پول، بدون وسیله و بدون گذرنامه در خیابان‌های لندن راه می‌رفتم. فقط یک خانواده روی دستم مانده بود و لازم شد تمام زندگی خود را در سن چهل و پنج سالگی از صفر شروع کنم.

□ آیا نومید هم شدید؟

□ خیر، ابداً نومید نشدم. در واقع، اگر نبود که فرزندانم برای ورود به دانشگاه آماده شده بودند، دنیا را ترک می‌کردم و به مکان دوری می‌رفتم و بقیه عمر را در تأمل می‌گذراندم و هیچ کس از من خبری نمی‌یافت. ولی احساس کردم وظیفه و مسؤلیتی دارم و نومید نشدم.

□ شما در آن زمان در دعا از الله تعالی چه می‌خواستید؟

□ این‌که اراده او را پذیرا باشم.

□ آیا چنین چیزی در آن زمان سختی تسلی بخش شما بود؟

□ قطعاً. من در درون خود آرامش داشتم. گروهی از دوستانم ظرف چند ماه جان دادند؛ خانه‌ام از دست رفت؛ اموالم غارت شد؛^۱ ولی من در آرامش و اطمینان عجیبی به سر می‌بردم.

□ باری، چگونه می‌توان این امور را بخشی از اراده خدا برای شما و جهان دانست؟ آیا این

امر شما را به تعجب نمی‌اندازد؟

۱. دکتر نصر در سال ۱۳۵۷ که رژیم ستم‌پیشه شاهنشاهی در حال سقوط بود، ریاست دفتر فرح را بر عهده گرفت و این کار از شخصی مانند او در راستای تطهیر و تقویت آن رژیم تلقی شد. مترجم.

□ اکنون که هفده سال از آن تاریخ می‌گذرد، من اطمینان دارم که اگر چنین اتفاقی نمی‌افتاد، همین خدمت ناچیز من در این کشور - پرورش دانشجویان، سخنرانی و تألیف برای جهان غرب - به وقوع نمی‌پیوست، زیرا من به هیچ وجه حاضر به ترک ایران نبودم.

ارتباط با مورمون‌ها

□ آقای دکتر، یکی از چیزهای شگفت‌آور این است که شما پس از انقلاب، به ایالت یوتا رفته و میان قدیسان آخرالزمان (مورمون‌ها) زندگی کرده‌اید.^۱

□ این انتخاب از جانب من نبود. دیوید گاردنر رئیس وقت دانشگاه یوتا (که بعداً رئیس دانشگاه کالیفرنیا شد) یکی از دوستان خوب من بود و در زمانی که در ایران رئیس دانشگاه بودم، میزبان او شده بودم. هنگامی که از پیدا کردن مکانی برای تدریس نومید بودم، نامه‌هایی به دوستانم نوشتم و او تنها کسی بود که پاسخ من را داد و مرا به دانشگاه یوتا دعوت کرد. به همین دلیل به آنجا رفتم.

در واقع، ترجیح می‌دادم که در صورت امکان به آنجا بروم. ولی او و همکارانش بسیار مهمان‌نواز و بسیار مهربان بودند و من هرگز مهربانی آنان را فراموش نخواهم کرد. البته من با مورمون‌ها و کلیسای مورمون تماس بسیار زیادی نداشتم و فقط در دانشگاه درس می‌دادم.

بسیار جالب توجه است که به نظر می‌رسد مورمون‌نویسم دارای عناصری است که به اسلام شباهت دارد مانند توزیع وظایف روحانیون میان مردم. در این آیین، طبقه روحانی به شکل آیین کاتولیک یا رهبران مذهبی (شبانان) به شکل آیین پروتستان وجود ندارد. همچنین مورمون‌نویسم بر هنجارهای اخلاقی جامعه و خانواده بسیار تأکید می‌کند. اینها عناصر مشابه به اسلام هستند. البته عناصری نیز وجود دارند که اصلاً مشابه نیستند. ولی انتقال از تهران به لندن و از آنجا به یوتا، و همه اینها در ظرف دو ماه، واقعاً تجربه‌ای شگرف برای من بود.

خدا و آزمون‌های زندگی

□ آقای دکتر، آیا هرگز شما در همه این آزمون‌ها - از مرگ نابهنگام پدر تا آزمون‌های فلسفی

۱. درباره این فرقه، رک: فاطمه توفیقی، «کلیسای مورمون»، هفت آسمان، ش ۱۶، ص ۱۷۷-۱۹۱. مترجم.

تحصیل در کمبریج، انقلاب، تبعید و پریشانی مالی - هیچ‌گاه از خدا خشمگین شده‌اید؟
 □ هرگز. شما می‌بینید که مسألهٔ موضع من در برابر خدا مطرح است. اگر انسان به حد کافی به خدا نزدیک باشد، زیبایی و عشق و شعلهٔ فروزان حضور او چنان است که هیچ چیز دیگر واقعاً اهمیت چندانی ندارد. من هرگز احساس اطمینان و آرامش خود را در قبال خدا در تمام این شرایط از دست ندادم.

سخنی در باب فتوت

□ اکنون که این گفت‌وگو رو به پایان است، دوست دارم دربارهٔ مقولهٔ جوانمردی معنوی که برای من بسیار جالب توجه بود، سخن بگویند.

□ آن مرام در اسلام فتوت نامیده می‌شود که پیدا کردن معادلی برای آن در زبان انگلیسی واقعاً دشوار است و من آن را به شوالیه‌گری معنوی (spiritual chivalry) ترجمه کرده‌ام. فتوت ملکه‌ای روحانی و مستلزم داشتن صفت کرامت و شرافت است. روح جوانمرد چنان است که بر خود سخت می‌گیرد، ولی با دیگران کرامت دارد و علاقه‌مند است که آسایش خود را فدای دیگران کند. گویا وی همچون شهسوار خدا عمل می‌کند. شهسوار خدا، شوالیهٔ خدا که واژهٔ شوالیه‌گری را (به انگلیسی) از آن گرفته‌ام.

فتوت یا جوانمردی در تصوف بسیار اهمیت دارد و در معنویت عام اسلامی نیز بسیار مهم است. در سنت اسلامی، حضرت علی (ع) نماد آن بود و هنوز هم نزد اهل تسنن و تشیع چنین است. شاید نظام شهسواران در مسیحیت از تماس آنان با منابع اسلامی در قرون وسطی پدید آمده و قبل از آن سابقه‌ای نداشته باشد. شوالیه‌گری معنوی با امپراطوری روم هیچ ارتباطی نداشته و چیزی است که جهان مدرن آن را از دست داده است.

□ خوب، شما نوشته بودید که حضرت ابراهیم (ع) بنیانگذار این مرام است و او مفهوم فتوت را به اسحاق، و اسحاق به یعقوب، و یعقوب به یوسف منتقل کرد و از آن‌جا به مسیحیت رسید و پس از مسیحیت به وسیلهٔ نبی اکرم (ص) به حضرت علی (ع) منتقل شد. بنابراین، فتوت یک نیروی وحدت‌بخش میان همهٔ ادیان بزرگ است.

□ دقیقاً. آن خطی است که نقطهٔ هستی انبیاء را متصل می‌کند و از پدر ما حضرت ابراهیم (ع) می‌آید و توحید را از طریق حضرت موسی (ع) و حضرت مسیح (ع) به پیامبر

اسلام (ص) می‌رساند. آن یک موضع‌گیری است؛ یک موضع‌گیری معنوی در برابر جهان که از طریق تشریف... با نوعی اتصال عرفانی بالاخره به حضرت ابراهیم (ع) می‌رسد.

بنیادگرایی اسلامی

□ در درون اسلام، مانند درون الاهیات پروتستان، یک نهضت بنیادگرایانه وجود دارد که رسانه‌ها آن را حرکتی واپسگرایانه و بسیار تند و تیز می‌دانند. آیا در درون آن نهضت اسلامی فتوت هم وجود دارد؟

□ حتی درون بعضی از جوانب آن نهضت، فتوت وجود دارد. اولاً اصطلاح بنیادگرایی اسلامی نامی بسیار ناخوشایند است که از سال ۱۹۷۹ پیدا شده است. پیش از این تاریخ، بنیادگرایی پدیده‌ای مسیحی و پروتستان در آمریکا بود که حتی در اروپا وجود نداشت. این اصطلاح به کسانی اشاره می‌کرد که به معنای ظاهری تحت‌اللفظی کتاب مقدس معتقد بودند و با بسیاری از اموری که در جامعه مدنی آمریکا رواج داشت، مخالفت می‌کردند و اموری از این قبیل. بنیادگرایی اسلامی چیزی بسیار متفاوت بود و غالباً به معنای استفاده سیاسی از اسلام برای اهدافی خاص بود که در واقع، پروتستان‌های آمریکا هیچ کاری به آن نداشتند. همچنین واژه بنیادگرایی به گونه‌ای اهریمنی شد که آن را برای آنچه که دولت‌ها و مردم غرب دوست نمی‌داشتند، به کار بردند و هنوز نیز می‌برند. این واژه طیف وسیعی را فرا گرفته و شامل چیزهای مختلفی است تا جایی که معنای دقیق خود را از دست داده است.

مقصود ما از بنیادگرایی اسلامی چیست؟ عنصر اصلی آن مرام این است که دین چیزی ثابت، غیرقابل تبیین و واقعی است. اینها مسائل اساسی و نقاطی هستند که آنچه بنیادگرایی اسلامی یا بنیادگرایی مسیحی خوانده می‌شود، در آنها با یکدیگر اشتراک دارند؛ به این معنا که احکام خدا و دستورهای خدا باید شیوه زندگی ما را تعیین کنند، نه این که شیوه زندگی ما تعیین کند که دستورهای خدا کدامند و چگونه باید تعبیر شوند.

اکنون با آنچه بنیادگرایی اسلامی خوانده می‌شود، مقابله تندی می‌کنند و گاهی آن مقابله از نظر سیاسی بنیادگرایانه است. مسأله اصلی (که واقعاً برای آینده اهمیت دارد) این است که چه چیزی موضع ما را در برابر معنویت، دین و خدا تعیین می‌کند. برخی مردم می‌گویند که زمان (یعنی چیزی که آنان زمانه می‌نامند) مفهوم خدا و شریعت خدا

را مشخص می‌کند. برخی دیگر معتقدند که خدا و شریعت او باید محتویات زمانه را مشخص کنند. این عمیق‌ترین شکافی است که دو نگرش مختلف به زندگی و به جهان را از هم جدا می‌کند.

این است دلیل این‌که گفته‌ام کسان زیادی در غرب هستند که عمیقاً به جهان اسلام بسیار نزدیک‌ترند تا به آن چیزی که غرب نامیده می‌شود. از این‌رو، مردم غالباً می‌گویند: «اکنون سال ۱۹۹۵ است. چرا باید ما طبق شیوه‌ای که ۱۰۰۰ یا ۲۰۰۰ سال پیش معمول بوده است، رفتار کنیم؟» باری، ویژگی سال ۱۹۹۵ چیست؟ این سال به زودی مانند سال ۱۹۸۵ خواهد شد که برای برخی جوانان امریکا حکم ماقبل تاریخ را دارد. پس این نزاع بسیار مهم است و بنا نیست که پایان یابد. بنیادگرایی مسیحی و بنیادگرایی اسلامی (و نه ارباب و خشونت) از این باب بسیار با یکدیگر اشتراک دارند.

توصیه به مطالعه سنت‌ها

□ اجازه بدهید دربارهٔ جست‌وجوی عمومی خدا سؤال کنم. من می‌دانم که شما نمی‌خواهید به مردم توصیه‌ای بکنید مگر این‌که شخصاً با آنان ملاقاتی داشته باشید، ولی بینندگان ما چنین امکانی را ندارند. برای کسانی که به امر مقدس علاقه‌مند شده‌اند، چه توصیه‌ای دارید؟ آنان چه باید بکنند؟

□ اگر آنان درون یک دین هستند، قبل از هر چیز باید به مطالعات خود در آن دین عمق بخشند. باید سنتی را که آن دین پیش از فرارسیدن مدرنیسم و تنگ شدن میدان دید دین به دست همهٔ نیروهای ستم‌کننده به آن در این چند قرن اخیر، داشته است، بیاموزند و بکشند که از آن دین آگاهی عمیق‌تر یابند.

اما کسانی که از همهٔ ادیان جدایند، ولی در عین حال به کشف امر مقدس نیازمند هستند، توصیه می‌کنم که برای مطالعهٔ سنت‌های مقدس گوناگون بکشند، یعنی مطالعهٔ ادیان تاریخی، دین‌هایی مانند مسیحیت، یهودیت، اسلام، آیین هندو، آیین بودا، آیین کنفوسیوس، آیین تائو و غیره، و نه امری که کسی اخیراً در جایی اختراع کرده و به وسیلهٔ آن از مریدانش پول درمی‌آورد. مقصود من ادیان اصیلی است که در طی هزاره‌ها و قرون خود را به اثبات رسانده‌اند. باید تعالیم آن سنت‌ها را با قلب منفتح و ذهن منفتح بخوانند و ببینند کدام یک از آنها به فطرت ایشان نزدیک‌تر است. و در سطح دیگر، برای

نزدیک شدن تا حدّ ممکن به امر مقدس از طریق دو هنر مقدس بزرگ که در جهان یافت می‌شود، بکوشند: یکی جهان طبیعت که مخلوق خداست و ما داریم آن را به سرعت نابود می‌کنیم؛ و دیگری هنر مقدس ادیان بزرگ، ادیان مختلف جهان - جایی که انسان بدون دانش الاهیات و فلسفه و نیاز به آموزش زبان‌های بیگانه، با عمیق‌ترین پیام آن عوالم دینی روبه‌رو می‌شود.

توصیه به تأمل در طبیعت و هنر ادیان

□ آقای دکتر، شما در آثار خود پیرامون زندگی توأم با تأمل، بر دو امر تأمل در طبیعت و تأمل در هنر ادیان بزرگ تأکید می‌کنید.

□ درست است. آن دو به یکدیگر بسیار ارتباط دارند و واقعاً در این جهان که زشتی در همه جای آن یافت می‌شود و به نظر من، یافتن زیبایی و سیراب شدن از آن بسیار دشوار است، آنچه زیباست گونه‌ای از رحمت خداست. مقصود من تجملات نیست، بلکه چیزی است که روح را در عمیق‌ترین سطح سیراب می‌کند.

□ پس راه خدا، دست کم برای برخی افراد، با زیبایی‌های طبیعی یا ساخته‌های دست بشر آغاز می‌شود؟

□ با رسیدگی به خودمان که ببینیم پاسخ ما به آن زیبایی‌ها چیست. انسان باید آن زیبایی‌ها را که در درون وی واقعاً اثر می‌گذارد، جست‌وجو کند، زیرا انسان‌های مختلف به شیوه‌های مختلف آفریده شده‌اند. مثلاً کسی که گرایش زیادی به موسیقی دارد، درون سنت موسیقایی غرب به جست‌وجو می‌پردازد. اگر روح این شخص به آن گشوده می‌شود، از نظر معنوی با یک سرود گرگوری یا نوعی اثر باخ مانند B-minor Mass سیراب خواهد شد و همه اینها شاهکارهای بزرگی هستند که واقعاً موسیقی مقدس سطح بالایی را تشکیل می‌دهند. و اگر کسی، در واقع، اهل آواز و سماع نیست و گرایش بصری دارد، وی می‌تواند به تماشای شمایل‌ها، خطاطی اسلامی، پیکرتراشی هندو یا هر چیز دیگر که در دسترس اوست، برود. این گفتار البته خطاب به عموم است، نه فقط به پیروان یک دین خاص.^۱

۱. از نظر اسلام با تفکر و عبادت می‌توان به خدا رسید، نه با موسیقی، شمایل‌های مسیحی، بت‌های هندو و هر چیز دیگر که در دسترس باشد. مترجم.

□ نظر شما دربارهٔ استقبال فراوان از آثار مولوی چیست؟ کاملاً شگفت‌آور است که آثار این شاعر قدیم در همه جای غرب در قفسه‌های کتاب دیده می‌شود.

□ دلیل این پدیدار این است که روح نمی‌میرد (اگر در این باره نیاز به دلیلی باشد). در میان این صحرا، عطش مردم برای ادبیاتی که پیام معنوی دارد، بسیار بسیار زیاد است. وگرنه در غرب، مولوی، شاعری تا این اندازه معروف نمی‌شد - حتی در این جا که اصل زبان دارد تقدس‌زدایی می‌شود و کتاب مقدس را به انگلیسی خام ترجمه می‌کنند و کُل ادبیات زیبای زبان انگلیسی را به نفع حسن تعبیر سیاسی پاره‌پاره می‌کنند.

آخرالزمان

□ بیایید سخن را با امور مربوط به پایان زمان به پایان بریم. در غرب و برخی مجامع مسیحی، مقدار زیادی فکر و تلاش به پیشگویی پایان جهان مصروف می‌شود. و با نزدیک شدن هزارهٔ جدید،^۱ برخی مردم در برخی مجامع بسیار حساس شده‌اند. آیا اسلام وقت زیادی را صرف نگرانی دربارهٔ آخرالزمان و زمان وقوع آن می‌کند؟

□ قطعاً کسانی دربارهٔ آن نگرانی داشته و یا دارند. کسانی هم درون جهان اسلام در انتظار آمدن حضرت مهدی(ع) به سر می‌برند - وی چهره‌ای است که ظهورش نشانهٔ آمدن سریع حضرت مسیح(ع) خواهد بود و شکی در این باره نیست.

□ آیا آخرالزمان از انقلاب و جنگ و تغییرات بزرگ حکایت می‌کند؟

□ مسلمانان معتقدند شخصی به نام «مهدی»(ع) خواهد آمد. وی هنگامی که عدالت از میان رفته باشد، عدالت را برای جهان به ارمغان خواهد آورد و هنگامی که ظلم همه جا را فرا گرفته باشد، ظلم را از میان خواهد برد. او فرمانروایی خواهد کرد و صلح و آرامش را مدت چند سال که هیچ کس مقدارش را نمی‌داند، به جهان باز خواهد گرداند. برخی این مدت را هفت و برخی دیگر چهل سال می‌دانند. و در پایان آن مدت، مسیح در جهان ظاهر خواهد شد.^۲

بنابراین، انتظار در اسلام شامل هم حضرت مهدی(ع) و هم حضرت مسیح(ع) می‌شود. باری، بسیاری از مردم برای این امور به سخن پیامبر اسلام(ص) استناد

۱. این گفت‌وگو در سال ۱۹۹۵ صورت گرفته است. مترجم.

۲. از برخی روایات معلوم می‌شود که حضرت مسیح(ع) در نماز به حضرت مهدی(ع) اقتدا خواهد کرد و همراه او خواهد بود. مترجم.

می‌کنند. هنگامی که دربارهٔ ساعت آخر از آن حضرت سؤال می‌شد، وی فرمود: «هر کس ساعت آخر را پیشگویی کند، دروغ‌گوست؛ زیرا علم آن فقط نزد خداست.» بنابراین، از دیدگاه اسلام، تأمل و اندیشه دربارهٔ زمان فرارسیدن آخرالزمان (به گونه‌ای که برخی مجریان تلویزیونی در امریکا مطرح می‌کنند)، نوعی تخلف در پیشگاه خداست.

قرآن در اسلام

□ آقای دکتر، ما دربارهٔ قرآن و منزلت آن در اسلام و در زندگی معنوی خود شما چیز زیادی نگفتم.

□ قرآن یک حقیقت محوری و مقدس اسلام است. قرآن به عقیدهٔ مسلمانان کلام دقیق خداست و با حضرت مسیح (ع) در مسیحیت برابری می‌کند. این کتاب به همان معنا مقدس است که مسیح در مسیحیت مقدس است. همه چیز او مقدس است: جسم و حتی پیراهنش، صدایش، کلامش و روحش. به همین معنا هر چیز مربوط به قرآن برای مسلمانان مقدس است، قرآن مدون که آن را با خود حمل می‌کنند و خطی که با آن قرآن را می‌نویسند. البته جنبهٔ صوتی یعنی تلاوت آن نیز بسیار مهم است زیرا قرآن ابتدا از طریق صوت نازل شد و پیامبر (ص) آن را شنید. پس از آن البته، محتوا و اندیشه‌ها و تعالیم آن اساسی است. نمی‌توانم دربارهٔ اهمیت قرآن در زندگی روزانهٔ مسلمانان در اینجا چیزی بگویم چون این موضوع بس وسیع است و شامل تمام جهات حیات مسلمان می‌شود. □ و آیا آن را هر روزه می‌خوانند؟

□ بله. اصولاً در نمازهای روزانه مقداری از قرآن خوانده می‌شود. کسانی هم هستند که همهٔ قرآن را از حفظ دارند و پیوسته آن را تلاوت می‌کنند. هنگامی که انسان در جهان اسلام است، هر جا که می‌رود، صدای قرآن به گوشش می‌خورد.

آیندهٔ نزاع ایمان و سکولاریسم

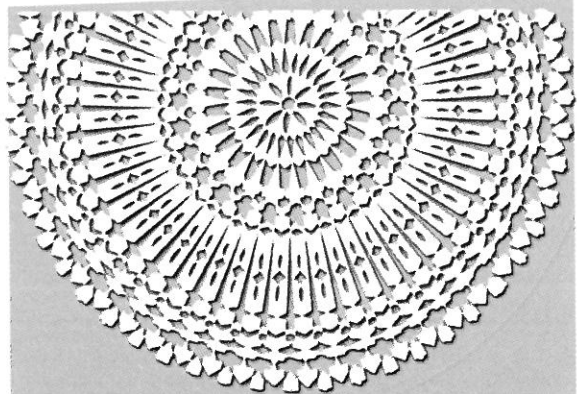
□ آقای دکتر، آخرین سؤال من این است: شما که این نزاع بین ایمان و سکولاریسم را مشاهده می‌کنید، خوش بین هستید یا بدبین؟

□ من تصور می‌کنم خوش‌بینی و بدبینی دو موضع احساسی هستند. انسان باید واقع‌بین باشد. من معتقدم که سرانجام، حقیقت پیروزی دائمی خواهد یافت. من

پیوسته به این گفتار حکیمانۀ لاتینی از قرون وسطی معتقدم: Vincit omnia veritas (حقیقت همیشه پیروز است)؛ و از آن‌جا که ایمان جانب حقیقت را می‌گیرد، ایمان تا ابد پیروز است.

□ آقای دکتر، برای این گفت‌وگو از شما تشکر می‌کنم.

□ من هم متشکرم.



مقالات

1952